

دانشگاه
گروهی مکتوبات
نویسنده
دکتر میرزا شمس‌الدین

کرانه‌های سنوبلی

دریای خمر

کرانه‌های سنوبلی دریای خمر

نویسنده: دکتر میرزا شمس‌الدین



شابک: ۵-۰۱-۵۸۴۰-۹۶۴
۱۹۵۰۰ ریال

www.tandem.com

سروده سازندگان : ۲۵۵

در سیاحت زیست‌پاسی رازد غون

س. آ. ایچ‌والد
S. Eichwald

فرماندگی در سازندگان H+

(۱۹۲۶)

۱۸۹۹

۲۲۱ - ۲۲۰
۱۹۲۶ - ۱۹۲۷

کرانه‌های جنوبی دریای خزر

یا

استانهای شمالی ایران

در کتابت سیاحتی از نویسندگان
Eichwald, E

شاسانها

۱۹۲۷
۱۹۲۷

آقای رفیق احمد سلووف
کتابخانه دربار شاه ایران
۱۳۲۷

۱۹۸۰
۱۷۲۶ + ۱۳۴۸ + ۱۵۶۹

فهرست برگه

Melgunev, grigorig گریگوری ولریانوویچ
Valerinnovich

کرانه‌های جنوبی دریای خزر / گریگوری ملگونف؛ ترجمه
امیر هوشنگ امینی. - تهران: کتاب سرا، ۱۳۷۶.

۳۹۰ ص.

۱. ایران - جغرافیای تاریخی. ۲. گیلان - جغرافیای
تاریخی. ۳. مازندران - جغرافیای تاریخی. الف. امینی،
امیر هوشنگ، مترجم. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۰۴۲

DSR ۶ / م ۸ ۵۴

کرانه‌های جنوبی دریای خزر
نوشته گریگوری ملگونف
ترجمه امیر هوشنگ امینی

ناشر: کتاب سرا

چاپ اول: ۱۳۷۶

حروفچینی: کتاب سرا

چاپ: چاپخانه سکه

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

شابک ۹۶۴-۵۸۴۰-۰۰۱-۵ ISBN 964-5840-01-5



دفتر مرکزی و نمایشگاه شرکت کتاب سرا

خیابان خالداسلامبولی (وزرا)، کوچه ششم، کوی دل افروز، شماره ۸، تهران

کدپستی: ۱۵۱۱۷، ساختمان کتاب سرا

تلفن: ۸۷۱ ۶۱۰۴ - ۸۷۱ ۷۶۳۶ - ۸۷۱ ۷۸۱۹ - ۸۷۱ ۷۸۱۹، تلکس: BANK IR ۲۱-۳۳۴۵

فکس: ۸۷۱ ۲۴۷۹، تلگراف: کتاب سرا، صندوق پستی: ۱۵۷۴۵/۷۳۳

فروشگاه شرکت کتاب سرا

الهید، خیابان مریم، شماره ۷۰، تهران ۱۹۶۴۹، تلفن/ فکس: ۲۰۵۹۰۶۰

کرانه‌های جنوبی دریای خزر
یا
استانهای شمالی ایران

نوشته

گریگوری - ملگونف

دارنده

نشانه‌های شیروخورشید و شوالیه سنت استانیسلاس

عضو

مؤسسه جغرافیایی امپراطوری در سنت پترزبورگ

مؤسسه آسیایی در پاریس

مؤسسه خاورشناسی آلمان در لایپزیک و هال

و

مؤسسه جغرافیایی درسدن

تقدیم بہ:
ہمسرم لیلی
دخترانم لالہ و یاسمن

www.tandis.de
تندیس

www.tandis.de
www.tandis.de

۱۶۹۱

www.tandis.de
تندیس

فهرست

- ۹ سخنی با خواننده
- ۱۱ مقدمه مترجم آلمانی
- ۱۵ مقدمه مؤلف به ترجمه آلمانی
- ۱۹ ضمیمه : سیمای دریای خزر (برگرفته از يك كتاب فارسی خطی از خواجه نصیرالدین طوسی)
- ۲۷ مقدمه:
- سفر از تفلیس به بادکوبه
- سفر از خلیج استرآباد به اشرف، ساری و بارفروش
- اشاراتی در باره نامها، بلوک و محل، البرز، دماوند، تبرستان، مازندران ، هیرکانی
- اشاراتی در باره رودخانه‌ها، فرسنگ، خیابان، خرابه‌ها، ثروتهای طبیعی ، جمعیت، بازرگانی، شعبه‌های شرکت روسی
- ۷۷ تاریخ تبرستان درارتباط با روسها
- ۱۰۵ آشوراده و ترکمنها:
- ایستگاه دریایی، آبادیهای ترکمن، طایفه‌ها، ایرانیان، ترکمنها و دادوستد با روسها
- ۱۳۹ استرآباد:
- استان، تجارت، راههای دسترسی به استرآباد، راههای دسترسی به شاهرود، ثروت کوهستان

۱۸۷

مازندران:

— استان، اشرف، ساری، بارفروش، آمل، زراعت

۲۵۹

گیهان و جانوران

۲۶۵

گیلان:

— استان، لاهیجان، لنگرود و رشت. راههای دسترسی به رشت وفومن، ماسوله،

شفت، رودبار، رحمت آباد و منجیل. طایفه‌ها، راههای رشت به منجیل،

خانات:

طالش کیل دولاب، اسالم و کرگانرود. راههای دسترسی به آستارا و انزلی —

راههای دسترسی به پیربازار و تجارت ابریشم.

۳۲۷

نمایه

سخنی با خواننده

کتابی را که اکنون در دست دارید برگردان کار «گریگوری ملگونف» آکادمیسین روس است که در یکی از سالهای دهه پنجاه میلادی به دستم رسید. کار برگردان آن را سالها پیش به اتمام رساندم. داستان آفرینش این کار همان است که در دو مقدمه نویسنده و مترجم آلمانی آمده است. اما آنچه مسلم است اینکه این کار در اجرای وصیت نامه پتر کبیر و با هدفهای کاملاً نظامی تهیه و تدوین شده است و شرح مفصل آن در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد. وصیت‌نامه‌ای که تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق از نگر روسها به قوت خود باقی بود و بی‌اعتباری آن را یلتسین رئیس جمهور فدراسیون روسیه در آغاز سال ۱۹۹۲ اعلام داشت. به هر حال کار ملگونف تک‌نگاری منحصر به فردی است که تاکنون درباره کرانه‌های جنوبی دریای خزر نوشته شده و از همان آغاز در بیشتر دانشگاهها و کتابخانه‌های آلمانی - فرانسوی به عنوان مرجع مورد استفاده بوده و هست. در پایان یادآور می‌شود که کتاب با دست‌نویس خواجه نصیرالدین طوسی و تصویر سیمای دریای خزر به لحاظ اهمیت و ارزش تاریخی آن آغاز می‌شود.

امیر هوشنگ امینی

تهران مرداد ۱۳۷۶

www.tandis.de
تندیس

مقدمه مترجم آلمانی

وفور مطلب و ابراز توجه زیاد به کار آقای «ملگونف»^۱ که در سال ۱۸۶۴ به عنوان اثری شایسته دریافت جایزه «دمی دوف»^۲ به ویژه از نقطه نظر نقشه برداری و آمار مربوط به استانهای شمالی ایران به آکادمی امپراتوری در «سنت پترزبورگ»^۳ پیشنهاد شد، در سال ۱۸۶۳ مرا بر آن داشت تا آن را ترجمه کنم، لکن ترجمه منتشر نشد، زیرا شنیدم آقای «فون دورن»^۴ ترجمه آلمانی این تالیف را در دست تهیه دارد و من اطمینان داشتم که وی به مراتب بهتر، از عهده انجام این کار برمی آید. اما در اکتبر سال گذشته هنگامی که آقای مؤلف به «لایپزیک»^۵ آمد، به من اطلاع داد که در نظر دارد اثر خود را با تدوین جدیدی منتشر سازد و ترجمه فرانسه آن را نیز آماده ساخته است و

1 - Melgunof

۲- Demidof = خانواده‌ای روسی، اهل تولا، در سال ۱۷۲۰ در جرگه اشراف روسیه پذیرفته شد. دمی دفها پیشرفت خود را بیشتر مدیون صنایع فولاد و نظامی تولا و اورال می‌باشند. «دمی دوف» ها دو برادر بودند و بیشتر ثروتشان را به مصرف ایجاد بنگاههای نیکوکاری رساندند. برادر بزرگتر پاول نیکولایویچ دمی دوف ثروتش را به آکادمی علوم سنت پترزبورگ بخشید و در سال ۱۸۲۴ در گذشت. اعطای جایزه دمی دوف از سال ۱۸۳۱ با استفاده از ثروت وی برقرار شد. برادر کوچکتر، آئاتولی نیکولایویچ دمی دوف نام داشت که با دختر ژرمه بناپارت ازدواج کرد و بمناسبت برپا ساختن بنیادهای نیکوکاری متعدد در مسکو از سوی پادشاه توسکان به دریافت لقب شاهزاده‌ی «سان دوناتو» مفتخر شد. وی در سال ۱۸۷۰ در گذشت. (از تاریخ اقتصادی دمی دوف ها در قرون ۱۸ و ۱۹ چاپ مسکو ۱۹۴۹) (م).

3 - St. Petersburg

۴- Von Dorn = یوهان آلبرشت برنهارد فون دورن، ۸۱ - ۱۸۰۵

5 - Leipzig

آقای «فون دورن» نیز از اجرای نقشه خود منصرف شده لذا من دوباره کار پیشین خود را از سر گرفتم. اکنون که این اثر منتشر می‌شود دیگر تنها ترجمه روسی آن نیست بلکه تدوینی کاملاً جدید با اضافات و اصلاحات بیشمار است که با همکاری مؤلف آماده و ارائه می‌شود. بعضی قسمتها به جای دیگری از کتاب منتقل شده است، مانند فصلهای آشوراده و کرانه‌های ترکمان که در هم ادغام و از آخر کتاب به ابتدای آن آورده شده است. بخشی در مقدمه شامل کتابهایی درباره آن نواحی که در کتاب مورد گفتگو قرار گرفته و می‌توان باور داشت که خوانندگان دانشمند از آنها آگاهند حذف شد. بنابراین چاپ دوباره فهرست مفصل عنوانهای آثار چاپ شده و دستنویسها زائد به نظر رسید. هر چند نباید انکار کرد که این فهرست به سبب جامع بودنش به ویژه برای آن دسته از دانشمندانی که در این زمینه کار می‌کنند بی اندازه مفید است، لکن آنها می‌توانند این فهرست را شخصاً در اصل روسی کتاب ملاحظه کنند.

اضافات که آقای مؤلف به این تدوین جدید افزوده است بسیار متفاوتند. اضافاتی که نسبتاً مهمترند بیشتر مربوط به جاده‌های بین مهمترین آبادیهاست که در تمام کتاب آمده است. اضافات کوچکتر که تعدادشان هم کم نیست تنها به هنگام چاپ کتاب به من اطلاع داده شد و لذا ما با اشکال توانستیم آنها را در جاهای مناسب بگنجانیم.

بنا به درخواست مؤکد مؤلف برای نوشتن نامها و واژه‌های فارسی از املائی فارسی، و ریشه کلمات تبعیت نکردم، بلکه از تلفظ اهالی کشور که در اصل روسی آمده است پیروی کرده‌ام. با این حال جرأت نمی‌کنم اظهار کنم که توانسته‌ام همه این تلفظها را با الفبای آلمانی به طور صحیح در همه موارد برگردانده باشم. الفبای روسی برای برخی از آواهای فارسی حروف معادل ندارند. شاید برخی آواها که در زبان روسی وجود ندارد به گوش روسها غلط شنیده می‌شود، مانند آوای کامی و حلقی که در خط روسی با * و Г نشان داده می‌شود. مؤلف حروف غ و ه و گ و غالباً ق و ح را با حروف روسی Г نشان می‌دهد که روسها با آن SH آلمانی را نیز بیان می‌کنند، زیرا در گوش روسها تفاوتی بین صداهای آلمانی g و h وجود ندارد و تلفظ SH آلمانی با آوای زبان

روسی غیر ممکن است. بدین ترتیب مثلاً در تلفظ نام «کوهره» که در اصل روسی «گوگهرا» نوشته شده است مطلقاً تفاوتی بین گ و ه نیافتیم. با این حال فرض را بر این گذاشتم که باید «گوهره» بنویسم. کلمه «شه» تا آنجا که من شنیدم کاملاً مانند «شگر» به گوش می‌رسد، با وجود این شهر نوشتن و برخلاف این غ و ق را غالباً به H و GH نمایانده‌ام، زیرا این حروف با تلفظ روسی مطابقت بیشتری دارند. حروف ح و خ در اصل روسی بدون هیچ تفاوتی با X نمایانده شده است. فقط در مواردی نادر ح با Г نمایانده شده است. به طوری که از آوانگاری در اصل روسی به نظر می‌رسد در تلفظ اهالی محل درک تفاوت این آواها غالباً با گوش میسر نیست. من البته پس از آن که چند برگ چاپ شده بود، تصمیم گرفتم "خ" را با Kh نمایش دهم و در مورد نامهای مشهور تاریخی مانند: حسن، حسین، محمد و جز اینها املائی معمول را حفظ کنم و مانند اصل روسی حسن، حسین، محمد بنویسم. اصل روسی حروف ز، ذ، ض، ظ را با 3 نمایش می‌دهد، ولی من طبق آنچه معمول است آنها را با Z آلمانی یا صحیحتر بگویم فرانسوی نمایانده‌ام. بسیاری از حروف بی صدای کلمه‌ی مکتوب در تلفظ بومی محسوس نیست، مثلاً d بعد از n در پایان کلمه. تشدید غالباً یا مراعات نمی‌شود و یا غلط به کار می‌رود. حروف صدادار نیز در زبان توده دستخوش بسیار گوناگونی هستند، به طوری که نقطه گذارهای گرامری برای متمایز ساختن آنها از یکدیگر غالباً قابل تشخیص نیست. در اینجا می‌خواهم اشاره کنم که من حروف صدادار روسی 10, Я و Б را با ѧ و y ā می‌نمایانم که به تصور من لااقل تا حدی به آواهای فارسی نزدیکند. بعلاوه تلفظ در آبدیهایی که غالباً نزدیک یکدیگرند ولی ساکنان آنها از قبایل متفاوت، مثلاً در مسافتی به طول چند میل «شراب»، «خراب» یا «خروب» و نظیر آن را می‌شنویم. از این رو چنانچه در آوانگاری نامها و کلمات فارسی برخی نایکسانیه‌ها و نابهنجاریها مشاهده شود نباید آن را حمل بر اشتباه قلمی یا چاپی کرد، زیرا من از طرز نگارش اصلی روسی تبعیت می‌کنم که آقای مولف اطمینان می‌دهد دقیقاً از تلفظی پیروی شده است که وی به گوش خود از اهالی شنیده است. همین اصل در مورد اسامی ترکمنی صادق است که غالباً با قواعد

موضوعی دستوردانان مربوط به زبان ترکی کاملاً مطابقت ندارد. آنچه به ترجمه خود من مربوط است، امیدوارم دست کم و رویهم رفته نظر آقای مولف را مراعات کرده باشم. از سوءتفاهمهای اینجا و آنجا و اشتباهاتی که در گنجاندن برخی اضافات و تغییرات که ضمن آخرین تغییرات بررسی فرمهای چاپی رخ داده و به آسانی قابل اجتناب نبوده است از خوانندگان درخواست چشم پوشی دارم.^۶

دکتر یولیوس تئودورسنکر

Dr.Y.Th. Zenker

۶- بدین ترتیب مثلاً در این گونه موارد در بعضی جاها به جای « غربی»، « شرقی» گذاشته شده است و بالعکس که از روی نقشه به آسانی قابل تصحیح است. صفحه ۶۳ در پایان تبصره ۱ حذف عبارت « در جنگ با ساسانیان» که مربوط به آنجا نیست فراموش شده است. علاوه بر این وکیل تام الاختیار غلط چاپ شده و نظایر اینها اشتباهات دیگری در فهرست و پایان کتاب تصحیح شده است. (در ترجمه فارسی این اشتباهات در حد ممکن تصحیح شده است (م) .

مقدمه مؤلف به ترجمه آلمانی

یادداشت‌های مربوط به کرانه‌های جنوبی دریای خزر را که در سال ۱۸۶۳، آکادمی علوم در سنت پترزبورگ، شایسته انتشار تشخیص داد، در سال ۱۸۶۰ طی مسافرت‌م در شمال ایران به رشته تحریر در آورده‌ام. من در این سفر افتخار داشتم در معیت آقای فون دورن، مشاور واقعی دولت باشم که پیش از آن نیز در دانشگاه سنت پترزبورگ معلم عالیقدر زبان افغانی من بود.

اضافات گوناگونی را که به نوشته‌های سابقم افزودم در همان مسافرت جمع آوری کرده‌ام. روایت مسافرانی است که شخصاً آنها را می‌شناسم و قرار بود در سال ۱۸۶۴ در سی‌ونهمین گزارش مربوط به جایزه "دمی دوف" به چاپ برسد، لکن در آن هنگام نتوانستم درباره انتشار این یادداشت‌ها تصمیم بگیرم، زیرا امیدوار بودم نقائص و اشتباهاتی را که احتمال می‌دهم اظهار نظرهایم هم‌عاری از آنها نباشد بتوانم با مراجعه به آثار دیگران تصحیح کنم. اما بسیار متأسفم که بعد از آن هیچ اثر دیگری نیافتم که بتواند نوشته‌های مرا تصحیح کند. حتی اشخاصی هم که از همین نواحی دیدن کرده بودند و من شخصاً به آنها مراجعه کردم فقط اشتباهات بی‌اهمیتی را به من نشان دادند، به طوری که اثر من در این تدوین جدید هم عمدتاً بدون تغییر ماند. علاوه بر اضافات، نقشه دریای خزر را با توضیحات خود از کتاب فارسی نصیرالدین طوسی، و از روی یک نسخه خطی موجود در کتابخانه سلطنتی وین با ترجمه آلمانی آن ضمیمه می‌کنم. نقشه کرانه‌های جنوبی دریای خزر را من در چند جا کامل کرده‌ام. ابتدا در سال ۱۸۵۸ هنگامی که سراسر کرانه را از خاور به باختر پیمودم نقشه را ترسیم کردم. از آنجا که این نقشه با نقشه‌های منتشر شده کاملاً منطبق نبود،

از کارهای هیات اعزامی نقشه‌برداری دریایی روسی دریای خزر استفاده کردم و از آنجا که بر اساس اینها نقشه کرانه‌ها را نیز تغییر دادم به ناچار محل شهرها را نیز کمی غیر از نقشه‌های دیگر تعیین کردم. مقیاس طول راه که بر حسب فرسنگ ایرانی و ورست روسی است، مسافت بین آبادیها را از یکدیگر دست کم به تقریب به دست خواهد داد. تعیین دقیق کلیه آنها با نقشه‌برداری جدیدی ممکن می‌بود اما مطمئناً مورد موافقت حکومت ایران قرار نمی‌گرفت. قصد داشتم توصیف مسیری را که در سال ۱۸۵۸ طی کردم جداگانه، و در جای دیگری ارائه دهم. ترانه‌های محلی و نامه‌های ترکمنی مندرج در اصل روسی همراه با چند نمونه دیگر از لهجه‌های ساحلی در جلد بیست و دوم مجله انجمن خاورشناسی آلمان همراه با ترجمه فرانسه آن منتشر خواهد شد. چاپ حاضر تقریباً فاقد تمامی این یادداشتها و ملاحظات است که اصل روسی آنها را از آثار معروف بیگانه اقتباس کرده و من فقط تعداد کمی از آنها مخصوصاً آن تعداد که از آثار روسی اخذ شده و به این جهت بیرون از روسیه ناشناسند ذکر کرده‌ام. باید اضافه کنم که من این کار خود را فقط به عنوان مجموعه‌ای از داده‌های جغرافیایی و آماری که به تصور خودم بیشتر آنها مجهول بوده‌اند و امیدوارم برای کسانی که می‌خواهند مطالعات دقیقتری در این زمینه به عمل آورند مفید فایده‌ای باشد، انجام داده‌ام.

والاحضرت همایون میکائیل^۱ نایب السلطنه قفقاز به نسخه روسی این اثر عنایت خاص ابراز فرموده‌اند و با نهایت بزرگواری وسیله‌ای شده‌اند که به اعلیحضرت امپراتور نشان داده شود و این بهترین پاداش زحماتی است که متقبل شده‌ام.

برای من وظیفه دلپذیری است که از عالیجناب آقای بارون نیکلای^۲ وزیر حکومت و رئیس مرکز اداری قفقاز و عالیجناب «فون گیرس»^۳ وزیر مختار

1 -Michael

2 -Nicolai

3 -Von Gievs

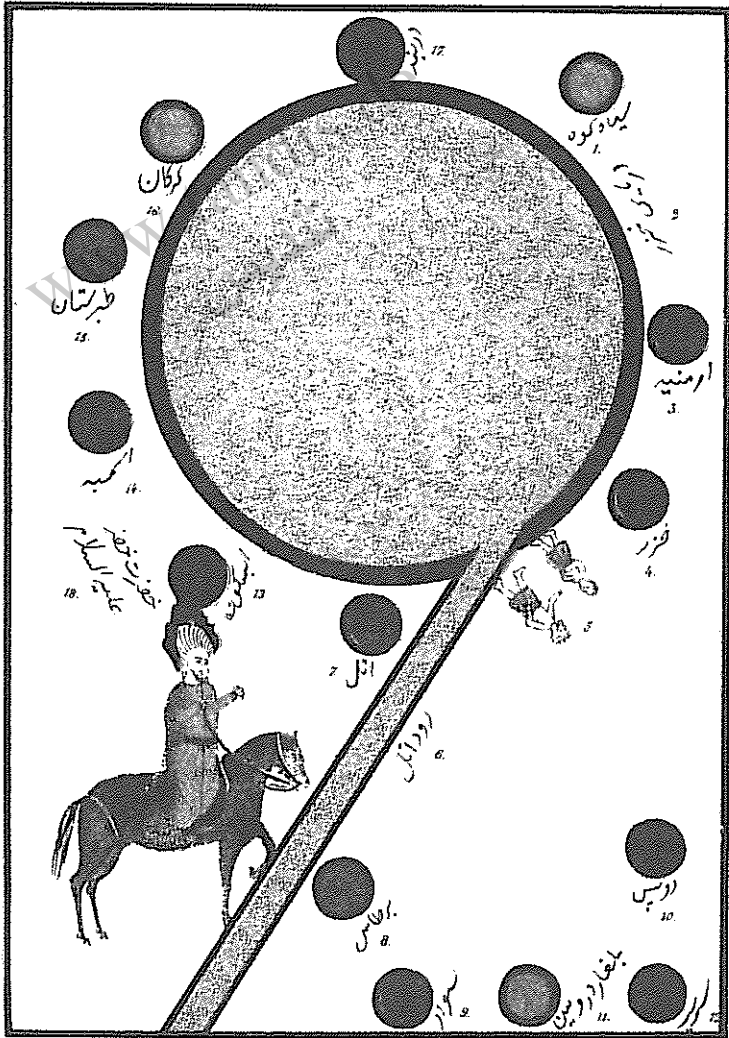
روسیه در تهران که موجبات ارائه این اثر به اعلیحضرت پادشاه و صدور فرمان ترجمه آن به فارسی را فراهم ساختند صمیمانه تشکر کنم.

لایپزیک- گ. ملگونف- نوامبر ۱۸۶۷

www.tandile.de
تندیس

www.tandis.de
تندیس

صورت دیربای خزر



ذکر دریای خزر

جانب شرقی دریای خزر بهری از دیلمان و طبرستان و گبرگان و حدود ان و بهری از بیابان خوارزم دارد و جانب غربی اران و هوقان و حدود سریر و دریای خزر و بهری از بیابان غزنیه و جانب شمال بیابان غزنیه بناحیت سیاه کوه و جانب جنوبی باگیل و دیلمان وان حدود دارد و این دریا بهمیچ دریای پیوسته نیست صورت دریای خزر و اگر کس خواهد که کرد بر کرد این دریا بکردد همیچ اورا مانعی پیش نیاید مگر رودی چند که از اطراف درین دریای افتد و اب این دریا ابی شور است و تاریک و قعر این دریا سیاه است بخلاف دریای قلزم و عمان و دریای پارس که دریای پارس جایی هست که در قعر او سنگهای سپید بتوان دیدن از روشنی اب و اب این دریا سیاه بود و از این دریا همیچ چیزی نخیزد مثل مروارید و مرجان و آنچه بدین ماند و جز ببازگانی که از شهر بشهر شوند درین دریا منفعتی نیست و ماهی بسیار گیرند و در این دریا همیچ جزیره ابادان مسکون نیست چنانکه دریای پارس و دریای روم لیکن درختستان و بیشه بسیار است و از جمله مواضع انجا یکی جزیره سیاه کوهست جزیره بزرگست و انجا چشمه اب و درختان بسیار هست و دودام انجا ماهی دارند و جزیره دیگر هست بعد لکزان بزرگ با آب و از بردع ستوران بکشتی انجا برند و رها کنند تا فریبه شود و از ایسکون بروند بر جانب دست راست و از دریا تا بخزر همیچ شهر و همیچ دیه نیست مگر چون پنجاه فرسنگ از ایسکون بروند جایکای هست که ارا دهستان خوانند و انجا آب خوش باشد و از نواحی مردم انجا گردانید بهر صید ماهی و گویند که بنزدیک سیاه کوه قومی ترکان مقام دارند و درین مدت نزدیک انجا شده اند بحکم خلافتی که ایشانرا با غز افتاد از حدود غز برقتند و انجا مقام ساختند و اما از جانب دست چپ دریا از برابر ایسکون تا خزر همه آبادانی پیوسته است از ایسکون بر حدود کرگان و طبرستان و دیلمان روند انکه در حدود اران شوند و چون از هوقان بگذرد تا درینند دو روزه راه ولایت

شروانشاهست و از اینجا تا سمندر چهار روزه راهست و از سمندر تا اتل هفت روزه راه و همه بیابان است و در حدود سیاه کوه این دربارا دهانه است اگر باد کشتی را بدان جانب اندازد بیم شکستن باشد و خزر ناحیتی است از قصبه که آنرا اتل خوانند و اتل این رودست که از دیار بلغار و روس بدریای افتد و اتل دو نیمه است یکی بر جانب غربی این رودست و دیگر نیمه نیمه بر جانب شرقی و پادشاه اتل در جانب غربی مقام دارد و پادشاه را ملک خوانند و باک خوانند و این نیمه بدرازی یک فرسنگ بود و دیوار دارد و بیشتر خرکاه نشین باشند و در این ولایت اندک مایه عمارت ساخته باشند چون بازارها و کرمایها و درین حدود قرب ده هزار مرد باشند و سه جایکه مسجد آذنیه دارند و کوشک پادشاه از کنار اب دور است کوشکی ساخته اند از خشت پخته و جز این کوشک در این ولایت هیچ عمارت دیگر از خشت پخته نیست و نگذارند که کسی دیگر چنان عمارت بسازد از خشت پخته و اتل چهار دروازه دارد از انجمله یکی در سوی رود است و دیگر برابر آن سوی صحرا و پادشاه ایشان جهود است و چهار هزار مرد حاشیه دارد از مسلمان و خزر و ترسا و بت پرست لیکن خاککان او جهودان باشند و چون کسی را حرمت دارند و تعظیم کنند او را سجده بزنند و این مرد دوازده هزار مرد لشکری دارد چون یکی بمیرد دیگر بر جای او دارند و ایشانرا جرا و جامکی نبود مگر اندک مایه چیزی که در مدت دراز بدیشان رسد و هر کس در کار خود مشغول باشد چون کاری افتد یا کارزاری پیش آید همه جمیع شوند و ابواب المال از صدکاه و باجهای بازرگانان باشد که فرضه دریا و رودها نکاه دارند و باج آن بستانند و این پادشاه را نه مرد قاضی باشند از مسلمانان و جهودان و نصرانی و بت پرست و کمترین قومی در این ملک او جهودانند و بیشتر مسلمانانند و نصرانی الا ملک خاصه او که جهودانند و بر هر ملتی قاضی نصب کرده اند و روز دیوان مظالم حاکمان بداری نشینند حاجبی باشند که هر چه ایشان کذارند پادشاه باز کوید و جواب آنچه فرماید باز رساند تا بر حکم و فرمان او بروند و این شهر هیچ روستا ندارد لیکن مقدار بیست فرسنگ مزارع دارند کشت کنند و ارتفاع بکشتی و بگردون بشهر آرند و بیشتر طعام این قوم همه ماهی و برنج باشد و عسل و موم از ناحیت روس اینجا آرند و همه شرقی اتل بیشتر مسلمانان و بازرگانان باشند و لشکر و حاشیت در این جانب باشند و دیههای خالصه ملک بود و زبان خزر مانند ترکست و هیچ قوم دیگر آن زبان ندانند و رود اتل از حد خرخیز بیرون آید و از اینجا بکماک رسد و بغز درآید و ببلغار شود و بر حدود برطاس بدریا ریزد و کویند که این رود در آن وقت

که آبها همه بهم باشد زیادت از رود جیحون باشد و از بسیاری که هست چون بدریا رسد دو روزه راه توان دید که در دریا می‌رود و بر آب دریا غلبه کند چنانکه در میان دریا بزمستان یخ بندد و از آب دریا بدید باشد و در خزر شهری هست که آنرا اسمید خوانند باغ و بوستان بسیار دارد چنانکه از در بند تا حد سریر همه باغ و بوستان این شهر است گویند چهار هزار باغ دارد بیشتر همه انکور بود و در این شهر مسلمانان بسیار باشند و مسجدها دارند و بناها از چوب سازند و پادشاه ایشان جهود است و با پادشاه خزر خویشی دارد و با پادشاه سریر خویشی دارد و از آنجا تا سرحد سریر دو فرسنگ باشد و مردم سریر ترسا باشند و گویند که این سریر تختی بوده است از آن ملکی از ملوک پارس تخت زرین چون پادشاهی از خاندان ایشان بشد فرزندی از فرزندان او آنجا رفت و تخت با خود بُرد و گویند که از فرزندان بهرام چوین بود و تا این غایت پادشاهی در خاندان ایشانست و مردمان سریر با مسلمانان بصلح باشند و در ولایت خزر بجز سمید عبارتی دیگر ندانم برطاس قوی اند نزدیک خزر بر کنار رود اتل و برطاس نام آن ناحیت است و همچنین خزر و روس و سریر نام مملکت است و مردم خزر بتراکان مانند و اما نه ترکند و ایشان دو گروهند و گروهی سیاه چرده باشند و سیاه صوی کوی از نژاد هندوانند و گروهی سپید روی باشند که ایشان فرزندان خود را بفروشدند و اما جهود و ترسا را ندارند یک دیسگر را بنده گرفتن و فروختن و آنچه بازرگانان از خزر آرند نه از خزر خیزد بلکه از دیگر جایها بخزر آرند و مویسینه و برده و عسل و شمع و آنچه بدین ماند و مردم خزر را جامه پوشیدنی نباشد از کرکان و طبرستان و ارمنیه و آذربایکان و روم آنجا برند و پادشاه ایشانرا خاقان خزر خوانند و ملک خزر چون این پادشاه را قرار کند و بخاقانی خزر نشاند او را بیازند و پاره حریر بر کمری او بندند تا چنان گردد که نفس او بخواهد کسستن آنکاه در انحال از و پرسند که این ملک چندکاه خواهد گویند چندین سال آنکاه او را رهاکنند و خاقان خزر باشد اگر چندانی که گفته باشد بگذرد و نمیرد در آن وقت او را بکشند و باید که خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نباشد الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند و هر کس را بر او راه نباشد مگر ملک را و کسانی که در پایه ملک داری باشند ملک پیش او نرود الا وقتی که کاری عظیم پیش آید و چون پیش او رود سجده کند و روی در خاک ماند تا آنکاه که او را فرمان دهد که پیش خاقان شود و با او سخن گوید و چون کاری بزرگ افتد که بدان درمانند خاقان خزر را بیرون آرند هر ترک که باشد چون او را ببند چنگ نکنند و باز گردد و چون خاقان خزر بمیرد هر کس

که نزدیک کور او بگذرد پیاده شود و سجده کند و تا از کور او ناپیدا نشود بر اسب نشیند و او را چنان فرمان بردار باشند که اگر بزرگی را از ایشان قتل واجب کردند و ملک نخواهد که او را بکشد او را بفرماید که خویشتن را بکش بخانه در شود و تن خود را بکشد و خاقانی در خاندان ایشان باشد معروف و ایشانرا نعمتی نبود و چون نوبت یک تن رسد از ایشان او را بخاقانی بنشانند و اگر چه یکدم ندارد و از معتمدان شنودم که برنایی در بازار بازارگانی چیزی می فروخت و مردمان آن جایگاه میگفتند که چون این خاقان که بود بگذشت خاقانی بوی می رسید لیکن این برنا مسلمان بود و خاقانی جز بجهود ندهند و خاقانرا تخت و قبه زر باشد و هیچ کس دیگر را نبود و کوشک خاقان از همه بنا بلندتر بود و آن ملک از خاقان کمتر باشد و ناحیت برطاس خانها از چوپ سازند و در گروهند یکی گروه در آخر ولایت غز باشند نزدیک بلغار قریب دو هزار مرد در پیشها باشند بطاعت بلغار و یک نیمه در برابر ترک و زبان بلغار و خزر یکی است و بلغار نام شهریست مسلمانان باشند و مسجد آذنیه دارند و سوار نزدیک بلغار شهرست هم مسلمان و مسجد آذنیه دار و در این هر دو شهر مقدار ده هزار مرد باشند و درازی شب در تابستان اینجا چنان باشد که مردی بیش از یک فرسنگ نتواند رفت بلکه کمتر و بزمستان روز چند شب تابستان بود بکوتاهی روس سه گروهند گروهی نزدیک بلغار باشند و پادشاه ایشان بشهری باشد که انرا کوبانه خوانند و آن بزرگتر از بلغار است و گروهی را اوئانی خوانند و پادشاه ایشانرا مقام جایی بود که انرا ارتا خوانند و گروهی برتر از ایشان باشند ایشانرا صلاویه خوانند و بازارگانان تا اینجا نرسند و تا بلغار پیش نروند و باز تا کسی نرود بحکم آنکه هر غریب که اینجا رود او را بکشند و اگر کسی ببازرگانی اینجا رود هم در آب بازارگانی کند و بخشک برون رها نکنند و سمور سیاه و ارزیز و قلعی خیزد از اوئان و مردم روس مرده را بسوزند و عادت دارند که ریش یکدیگر بتراشند و بلغار بزرگ بروم نزدیک است و خلقی بسیارند و قوتی عظیم دارند و بلغار درونی ترسا باشند

ذکر مسافرات بحر خزر از ایشکون تا نواحی خزر سیصد فرسنگ بود و از ایشکون تا دهستان قرب شش مرحله باشد و چون باد خوش برود بر پهنای دریا بدریند روند و از اتل تا سمندر هشت روزه راه دارند و از سمندر تا دریند چهار روزه و از دریند تا مملکت سریر سه روزه و از اتل تا سرحد برطاس بیست روزه راه و از برطاس تا بچناک ده مرحله و از اتل تا بچناک یکماهه و از اتل تا بلغار براه بیابان یکماهه راه و چون بر روی آب روند بدو ماه تمام توان رفت و

از بلغار تا سرحد روم ده مرحله دارند و از بلغار تا کوبانه بیست مرحله و از یجناک تا بسخرت درون ده روزه راه و از بسخرت درونی تا بلغار بیست و پنج مرحله.....

(نکر در یابی روم)..... و زمین سقلاب دراز و پهنست مقدار دو ماهه راه و بلغار شهرکی کوچکست و نواحی بسیار ندارد و بدان سبب مشهور شده است که فرضه صلکت است و روس قومی اند از نواحی بلغار و میان بلغار و میان قومی ترکان از ترکستان منقطع شده اند و میان خزر و روم مقام ساخته اند ایشانرا بچنه خوانند و آن جایگاه ایشانرا نموده است در قدیم بتغلب فرو گرفته اند و خزر نام گروهی از ایشانست فاما نام شهر اقل کویند و این شهر بنام آن رود باز خوانند که بر انجا میکردن و بدریای خزر میروند و این شهر اقل بس ناحیتی ندارد الا چند جایگاه که انرا فارس خوانند بعدون خزر و متغیر و روس و غزیه.....

(صورت دیار اذربایکان)..... اما دریند شهریست که بر کنار دریا بنا کرده اند و بر دو کناره خلیج دریا دو سد کشیده تا جای که در آمدن کشتی تنگ شود و برین دهانه زنجیری کشیده اند تا کشتی بفرمان ایشان در آید و بیرون شود و این دو سد از سنک و از ریز بنا کرده اند و این دریند بر کناره دریای طبرستان است و بزرگتر از اردبیل باشد و کشت و زراعت انجا بسیار باشد و میوه ایشان اندک باشد الا از نواحی آورند و برین شهر بارویی باشد از سنک کشیده بر کوه برطول سک و بارویی دیگر از کل دارد تا از آن کوه کسی را از کافر در این شهر راه نباشد و پاره از ین دیوار بارو که بسنک کرده اند در دریا آمده است مقدار شش برج تا کشتی نزدیک باروی شهر نیاید و این بنای محکم است از بناهای نوشیروان عادل و این شهر دریند شهریست بزرگ معروف و این شهر را دشمنان بسیار کرداگرد باشد و بناهای مختلف دارند و در پهلوی این شهر کوهی بزرگ هست که انرا دس خوانند و بران کوه هیمة بسیار جمع کنند هر سال و آتش بسیار بفرورزند وقتی که تیشوشی باشد ایشانرا از دشمنان از طرف اذربایجان و ارمنیه و اران و بسیار باشد که آب این دریا بباروی این شهر برسد و کویند که این کوه که بشهر دریند پیوسته است هفتادراوند کرره بران کوه باشند و هر یکی زبان دیگر کویند چنانکه همسایه زبان همسایه نداند و پیوسته پادشاهان عجم این محافظت شهر را فهم داشته اند و این شهر را پیش ایشان خطری بوده است و از دشمنان بسیار رعایت کرده اند و قومی را جهت محافظت این شهر انجا تعیین کرده اند که ایشانرا طبرسران خوانند و قومی دیگر در جنب این شهر مقام دارند که ایشانرا فیلان باز خوانند و قومی دیگر هستند که ایشانرا لکزان خوانند و ایشان از کثرت در عدد نیایند و در کرره دیگر باشند که

ایشانرا لیزان و سروان خوانند و بیشتر لشکر این طوایف پیاده باشند و سوار اندک باشد و این شهر فرصه دریاست ازار خزر و سریر و کرکان و طبرستان و کرچ و قباق و بهمه اران و اندر بایکان جامه کتان از در بند برند و برده انجا افتد و زعفران انجا خیزد و.....

(صورت دیار طبرستان)..... طبرستان ولایتی بزرگست و بناهای ایشان از چوب و نی باشد و پیوسته باران بود ساری بزرگتر از قزوین است ابدان و پر نعمت و از همه طبرستان ابریشم بسیار خیزد خاصه بامل و موینه از طبرستان بهمه آفاق برند و مردم طبرستان بسیار موی و پیوسته ابرو باشند و سخن بشتاب گویند و بیشتر طعام ایشان نان برنج و ماهی و برنج بود و سیر بسیار خوردند و از طبرستان اصناف جامههایی ابرشمین و صوف خیزد و در همه طبرستان رودی نیست که کشتی در آن کار کند و دریا نزدیک باشد و بیش بیشها زهابها دارد و کرکان شهری بزرگست و انجا باران و نم چنان نباشد که در طبرستان و مردم کرکان مردم خوش طبع و با مروت باشند و بیرون شهر مصلتی هست که انرا بکر اباد خوانند و رودی بزرگ در میانه است و ابریشم و جامهها نیکو خیزد از کرکان و تخم ابریشم کرکانرا در طبرستان ابریشم نخیزد و در ناحیت کرکان آنها بسیار باشد و در آن نواحی کشاورزی فراوان باشد و چون از عراق گذشت هیچ شهر جامع تر از کرکان نیست و میوه سود سیر و کرم سیر انجا باشد و تابستان برف نزدیک بود و از کرکان مردم معروف خواسته اند چون عمرکی و غیره نقد طبرستان دینار و درم بود و سنک انجا ششصد درم باشد استر اباد بدریا نزدیک است و از انجا بابسکون روند و بدریا سوی خروود در بند و دیلمان و دیگر جایها رود و در این همه نواحی هیچ فرصه به از ابسکون نیست و در این ناحیت ثغری هست که انرا دهستان خوانند جای پر نعمت و از ثغور غزیه است و از خوارزم ترکان انجا آیند.....

www.tandis.de
تندیس

میوه، تره‌بار و غیره آویزان داشتند راهی برای خود می‌گشودند. ارابه‌های گرجی‌ها، ارمنی‌ها و زنان از همه طبقات به سوی گرمابه‌ها روان بودند و کوشش داشتند هر چه زودتر خود را به آن‌ها برسانند تا گرفتار شلوغی نشوند. هر چه پیشتر می‌رفتیم، تراکم جمعیت بیشتر می‌شد. به طوری که «درشکه پستی»^۱ ما بیش از یک بار مجبور شد در پیاده رو حرکت کند. سرانجام پس از تقریباً یک ساعت به گمرکخانه مدخل شهر رسیدیم. در اینجا راه خلوت تر شد و دیری نپائید که حومه شهر بنام «نفت لوک»^۲ را پشت سر گذاشتیم و از میان به اصطلاح «آرشا‌گال»^۳ ها به راهمان ادامه دادیم. اینها باغ‌هایی هستند در کرانه مقابل و چپ رودخانه «کور»^۴ که در مسافتی بیش از نیم میل امتداد دارند و با لوله‌کشی از آب رودخانه مشروب می‌شوند. پس از گذشت دو ساعت و نیم به نخستین ایستگاه کوچک به نام «موخرانتلتس»^۵ رسیدیم. در اینجا ساختمانی با یک دکان شراب‌فروشی در کنار آن و با فاصله تقریباً نیم میل از تقلیس، درست لب رودخانه قرار دارد. راه تا اینجا کوهستانی و بسیار سنگلاخ است. در اینجا جاده از رودخانه «کور» دور می‌شود و در «سلاهی»^۶ تقریباً در وسط راه تا ایستگاه بعدی که «کدا»^۷ نام دارد دوباره دیده می‌شود. از موخرانتلتس تا کدا هیچ‌ده و رست^۸ است. در سمت راست کوهی دیده می‌شود که در قله‌های آن ویرانه‌های یک دژ قدیمی قرار دارد. پس از طی دوازده و رست از موخرانتلتس، از تپه نسبتاً مهمی به نام «کالاپور»^۹ گذشته به جلگه «کومیس»^{۱۰} می‌رسیم. در سمت چپ آن یک دریاچه نمک قرار دارد. در تمام طول راه در دو طرف جاده باغ‌هایی متعلق به ارمنی‌ها، گرجی‌ها، و

1 -Jamstschik

2 -Naftluk

3 -Arschagal

۴-Kur یا کوروش.

5 -Muchranteletz

6 -Salahli

7 -Koda

۸- و رست (Werst) مقیاس برای اندازه‌گیری راهپاست و معادل حدود یکهزار متر است. (م)

9 -Kalapur

10 -Komis

تاتارها قرار دارند که تا گنجه^{۱۱} امتداد دارند. ایستگاه کدا یک آبادی^{۱۲} است که ارمنی‌ها و گرجی‌ها در آن اقامت دارند. از اینجا تا ایستگاه بعدی به نام «سروان»^{۱۳} که تقریباً فقط تاتارها در آن ساکنند ۳/۵ ورست راه است. پس از طی ۸ یا ۹ ورست از رودخانه «خرام»^{۱۴} می‌گذریم. این رودخانه به کور می‌ریزد و یک پل باریک سنگی به نام «کراسنویی»^{۱۵} (قرمز) بر فراز آن بر پا کرده‌اند. در وسط آن برجی قرار دارد که در آن پلکانی به سوی یک صفحه‌ی کوچک سنگی منتهی می‌شود که در وسط رودخانه سر از آب در آورده است. در اینجا چند دقیقه توقف کردیم تا برج را بهتر تماشا کنیم. می‌گویند آغامحمدخان وقتی به روی این پل رسید با یک ضربه شمشیر قبه آن را قطع کرد تا در آنجا یادگاری از وی باقی بماند. ایجاد این پل مانند هر بنای قدیمی دیگری در قفقاز به ملکه «تامارا» (تومی ریس)^{۱۶} نسبت داده می‌شود. پیش از رسیدن به خرام و بین دو تا سه ایستگاه بعد از آن، یعنی در «موهانلی»^{۱۷} (۱۶ ورست)، سلاهللی یا سوان لوک^{۱۸} (۲۷/۵ ورست) در دو سمت جاده چندین گورستان دیده می‌شود. چون به ما گفته بودند که در اینجا سنگنبشته‌های کهن یافت می‌شود. آقای دورن در چند نقطه دستور توقف داد. چهار ورست به سلاهللی مانده دوباره به رودخانه کور

۱۱- روسهای تزاری نام گنجه را به الیزابت پل تغییر دادند. در زمان استالین نام گنجه به کیروآباد تبدیل شد و اکنون دوباره نام اصلی خود را باز یافته و گنجه و گنچ نامیده می‌شود. مؤلف در متن گنجه را Elisawetopol ضبط کرده است. (م)

۱۲- آبادیهای عشایری Aul ضبط شده است.

13 - Sarwan

14 - Chram

15 - Krasnui

16 - Tomyris

17 - Muganli

18 - Suanluk

میرسیم و جاده با فاصله بسیار کم از کرانه ادامه می‌یابد. در نزدیکی «جهام»^{۱۹} به فاصله کم «کرول»^{۲۰} و در قله آن ویرانه‌های یک برج و بناهای دیگر دیده می‌شود. می‌گویند در آن‌ها راهروهای زیرزمینی وجود دارد. نزدیک ایستگاه «شمخور» یا «شمکور»^{۲۱} آثار برج کهنه‌ای دیده می‌شود ولی سنگ‌هایی را که در ساختمان آن به کار رفته بود تماماً کنده و برده‌اند. بستر رودخانه شمخور که اکنون از روی آن می‌گذریم بسیار عریض است و چند نهر کوچک کم عمق در ته آن جریان دارد که در بهار به رودی بزرگ و خروشان تبدیل می‌شوند. از بستر رود، شهر گنجه که تا اینجا ۵۰ ورست فاصله دارد، در دور دست دیده می‌شود. این شهر در میان باغ‌هایی پنهان است که دیوارهایی با سبک معماری ایرانی آن را محصور کرده‌اند. از گنجه دوباره راه به سوی کور امتداد می‌یابد.

خطرناک‌ترین نقطه در سرتاسر راه تا «آکسو»^{۲۲} بین ایستگاه‌های «کورگولچای» یا «کورگای»^{۲۳} که با حصار مستحکم شده است، «مینگه چاور»^{۲۴} است. فاصله مستقیم این دو ایستگاه که از نزدیکی کوهستان می‌گذرد بیست و یک ورست است. برای آن که از راهزنی تاتارهای آبادیهای «گودان بوز»^{۲۵}، «امام‌لی»^{۲۶} و جز آن که به ویژه در نیمه راه در بستر عمیق و در تابستان کاملاً خنک کورگای رفت و آمد دارند در امان باشند معمولاً راه طولانیتری را که ۳۳ ورست طول دارد برمی‌گزینند. آنان به ویژه به کالسکه‌ها و درشکه‌هایی که رانندگان ارمنی یا گرجی دارند حمله می‌کنند. راننده ما تاتار

19 - Djeham

20 - Kroll

۲۱ - Schemkhor صحیح آن Schamkor (شمکور) است. (م)

22 - Aksu

23 - Kurgultschai- Kurgai

24 - Mingetschauer

25 - Gudanzboz

26 - Emamli

بود و ما را بدون هیچ درگیری از راه مستقیم به «مینگه چاور» برد. یک ورست و نیم بعد از مینگه چاور با کرجی به سوی دیگر کور که بعداً در قسمت راست دره جریان دارد می‌رویم و برای آخرین بار آن را می‌بینیم. پس از آن راه از ایستگاه‌های «تورگن چای»^{۲۷} و «گوک چای»^{۲۸} و «قره مرجان»^{۲۹} و «کولولی»^{۳۰} و «آکسو» می‌گذرد. این ایستگاه‌ها همگی در نزدیکی کوهستان قرار دارند. بین دو ایستگاه آخر از روی «گرده من»^{۳۱} می‌گذریم که از چندین جویبار کوچک تشکیل شده است. در اینجا جاده شوسه‌ای آغاز می‌شود که از روستا و ایستگاه آکسو و از کنار کوهستان گذشته، تقریباً به باد کوبه می‌رسد. روستای آکسو در کرانه رودخانه‌ای به همین نام در مجاورت یک کوه، منظره‌ای بسیار زیبا و بدیع دارد. این روستا را باغ‌هایی محصور کرده‌اند که در آنها درختان توت، انجیر و انار و غیره می‌رویند. ساکنان این روستا تاتارند. طول جاده از میان باغها تا پایه کوه چهار ورست است که از آنجا به بعد با پیچ و خمهای زیاد و طول پانزده ورست روبه بالا و به سوی کوهی که ظاهراً تنها بلندی است تا ایستگاه «شیرادلی»^{۳۲} امتداد دارد. این مسافت به خط مستقیم تقریباً شش ورست است. از بالای کوه منظره بسیار زیبای «دشت مغان»^{۳۳} که تا دور دست به سمت چپ و تا لنکران ادامه دارد جلب توجه می‌کند و چنانچه هوا صاف باشد حتی کناره‌های کوهستانی که پیداست متعلق به قفقاز باختری است، دیده می‌شود. دشت مغان تقریباً خالی از سکنه است. فقط جابه جا آبادی های کوچکی وجود دارند که تاتارها در آن سکنی دارند. شاهسون‌ها همه ساله در زمستان از مرز ایران می‌آیند و بیشتر از همه آستارا و منطقه لنکران را نا امن

27 -Turgentschai

28 -Goktschai

29 -Karamarjan

30 -Kululi

31 -Gerdeman

32 -Schiradli

۳۳ - مؤلف همه جا دشت مغان را استپ موهان ضبط کرده است. (م)

می‌سازند و دوباره در زمستان به کوهستان‌های خود بازمی‌گردند. تلاش‌های هر دو حکومت برای پایان دادن به این راهزنی‌ها تا کنون بی نتیجه مانده است. با آنکه کوشش شده است در این دشت پنبه و نیشکر کشت کنند ولی فقدان آب و نیروی کار مانع این کار بوده است.

از شیرادلی تا بادکوبه تقریباً همه جا ارتفاع جاده یکسان است و قسمت اعظم آن تا «شماخی»^{۳۴} از میان جنگل‌های روی کوهستان می‌گذرد. فقط به فاصله کمی از بادکوبه، آنجا که کوه فاقد درخت است جاده با شیبی تند وارد شهر می‌شود.

به همان اندازه که دو سوم اول جاده از تفلیس تا آکسو به علت گردوخاک و گرما خسته کننده است یک سوم انتهای آن تا بادکوبه دلپذیر است. روییم رفته تمامی این جاده پانصد ورستی بسیار کسل کننده است و به ندرت روستایی دیده می‌شود، زیرا همگی دور از جاده قرار دارند. حتی بعضی از ایستگاه‌ها نیز دور از آبادی بر پا شده‌اند. مسافر هم دیده نمی‌شود. فقط اینجا و آنجا یک یا دو ارابه روباز و بسته حرکت می‌کنند که تاتارها بر آن سوارند. آن وقت است که سکوت با آهنگ یک ترانه تاتاری که در سراسر قفقاز معروف است به هم می‌خورد.

قلعه دن قلعه ناریمک اولماز

بوگلن سویله سوز دیمک اولماز

ای دادش اتمه داش ، داش مناد کدی

داش مناد کنده بیلیمی سندی^{۳۵}

روز چهارم در بادکوبه بودیم. از آنجا که کشتی بخار هنوز از حاجی طرخان نیامده بود فرصت داشتیم برای ادامه سفرمان بیشتر تدارک ببینیم. رئیس

۳۴- به روسی Schemacha ضبط شده است. (م)

۳۵- همانطور که از يك برج به برج دیگر نمی‌توان انار خورد

- همینطور هم نمی‌توان با این بنفشه خرامان سخن گفت

ای پدر سنگ مینداز، سنگ به من اصابت کرد.

- سنگی که به من اصابت کرد کمرگا هم را خست.

شرکت بازرگانی ماوراء خزر، «بارون فون تورناو»^{۳۶} به ما پیشنهاد کرد طی سفر در ایران در شعبه‌های بازرگانی ماوراء خزر که او در آن سوی مرز تاسیس کرده منزل کنیم. پنجم اکتبر اسوار کشتی بخار لنکران شدیم، ساعت یازده شب هنوز تا کرانه زیاد فاصله داشتیم.

بامداد روز بعد جماعتی کاملاً شرقی را روی عرشه کشتی دیدیم. آنها بازرگانان ایرانی بودند که از حاجی طرخان و از بازار مکاره «نیژنی نووگروود»^{۳۷} به میهنشان باز می‌گشتند. در میان آنان چند نفر دانشمند شرقی بودند که فوراً راهی به این سو می‌گشودند تا با ما آشنا شوند. یکی از آنان نام نسبتاً دراز و شگفت‌انگیز خود، خلیل الله ابوالمعالی (ملقب به عجیب) را چنین توصیف کرد: خلیل الله به معنی دوست خداست و او به حکم زندگانی با تقوایش که کاملاً منطبق با زندگی ابراهیم، از آباءالاولین، است چنین نامیده می‌شود. لقب عجیب به معنای شگفت را در کودکی از محمدشاه مرحوم به جای نام قبلیش ادیب به معنای دانشمند، به خاطر ذوق و استعداد فوق العاده‌اش گرفته است. و اضافه کرد که محمدشاه شخصاً او را جز بلبل نخوانده است و حتی او را شایسته زیور (کول) به معنای تاج دانسته است. همزمان با این شاعر، درویشی خود را به نام حاجی زمزم به ما معرفی کرد و گفت از آن جهت به حاجی ملقب است که به زیارت مکه رفته است و زمزم نام دارد زیرا در آنجا با آب مقدس این چاه غسل کرده است. او به قصد یافتن موقعیتی به حاجی طرخان سفر کرده بود و اینک به میهنش باز می‌گردد تا از آنجا یک بار دیگر به زیارت اماکن مقدسه رهسپار شود.

جدا از ایرانیان، چند ترکمن نیز تخت و پوست خود را روی عرشه پهن کرده بودند. آنها هم از حاجی طرخان باز می‌گشتند تا زمستان را در دشت های خودشان که گرمتر است بگذرانند. اینان اعتنایی به ایرانیان نداشتند و یک

کلمه هم با آنان صحبت نمی‌کردند، برعکس با روس‌ها با آزادی و گشاده رویی معاشرت داشتند. ترکمن‌ها هر ساله برای کارهای بازرگانی به حاجی طرخان سفر می‌کنند و از پرداخت کرایه کشتی معافند، اما این مزیت فقط شمار اندکی از آنان را برمی‌انگیزد که دشت‌های خود را ترک کنند، آنهم فقط آنان که به معاشرت با روس‌ها خو گرفته‌اند و نفوذ چندانی بین هموطنان خود ندارند. در میان مسافران شرقی چند افغانی نیز بودند که از باد کوبه به روستای خود قره تپه در کرانه دریای خزر باز می‌گشتند.

ساعت پنج عصر کشتی در لنگرگاه لنگر انداخت. هوا خوب و باد ملایم بود. در اینجا چند نفر مسافر پیاده شدند و ما نیز از فرصت استفاده کرده به آن سو رفتیم. اما به خشکی رفتن چندان آسان نبود، زیرا قایق به علت کم عمق بودن آب نمی‌توانست کاملاً به ساحل نزدیک شود و ما ناچار بودیم بر دوش ملوانان سوار شده به آن سو برویم.

ساعت یازده شب دوباره روی دریا و به سوی بندر انزلی در حرکت بودیم. گمرکخانه آستارا در مرز ایران را نتوانستیم ببینیم، زیرا هنگام شب از کنار آن گذشتیم. روز بعد ساعت یازده و نیم به بندرانزلی رسیدیم. آنجا در کرانه ایران برج یا دژ معروف انزلی برافراشته بود. باد مزاحمی مانع نزدیک شدن کشتی به کرانه شد و ما ناچار شدیم به فاصله سه ورست از آن توقف کنیم. جرأت هم نمی‌کردیم به انزلی برویم زیرا از آن بیم داشتیم که تلاطم شدید امواج بازگشتان را ناممکن سازد.

کشتی هنوز درست لنگر نینداخته بود که در محاصره کرجی‌های منتظر مسافر و کالا در آمد. اینان از همه سو به کشتی هجوم آوردند و معرکه عجیبی برپا کردند. پیش از آن که پلکان کشتی فرودآید چند گیلک پردل خود را به عرشه رساندند. اما از آنجا که فقط تعداد کمی از مسافران مقصدشان انزلی بود و هیچ کالایی به این مقصد در کشتی نبود بیشتر کرجی‌ها ناچار خالی بازگشتند. در همین وقت بازرگانان نیز با رومی‌های گلدوزی شده، پارچه، کفش و دیگر فرآورده‌های صنایع محلی به کشتی آمدند.

عصر همین روز کشتی بخار دوباره لنگر بر گرفت و به حرکت خود به

سمت خلیج استرآباد ادامه داد. هرچند باد شدید نبود اما چنان برخلاف جهت حرکت کشتی می‌وزید که آن را به این سو و آن سو می‌راند. این کیفیت روز بعد نیز ادامه داشت. در نتیجه تقریباً تمامی سرنشینان حالشان به هم خورد، روی عرشه دراز کشیدند و در ایستگاه بعدی برخاستند. از عجیب و زمزم اثری نبود. یا در میان هموطنانشان بودند و یا در انزلی از کشتی پیاده شده بودند.

بامداد نهم کتبر خلیج استرآباد از دور نمایان شد و ما توانستیم کشتیها و عمارت ایستگاه دریایی خود را در جزیره آشوراده به وضوح تشخیص دهیم. در سمت جنوب، کوهستان تیره رنگ البرز سربرافراشته بود و نوار باریکی در افق شرقی کرانه صحرای ترکمن را به ما می‌نمود. کمی پس از آن از کناره جزیره گذشتیم و به خط مستقیم به سوی کرانه شرقی راندم. سپس کشتی به جنوب پیچید و به موازات کرانه ترکمن به حرکت ادامه داد تا این که در نزدیکی آشوراده کوچک، که چند گاهی ایستگاه دریایی را از نظر پوشاند، وارد مسیر تعیین شده گشت. همین که جزیره را دور زدیم خود را در خلیج استرآباد یافتیم. آشوراده بزرگ^{۳۸} که ما ابتدا آن را در سمت راست خود داشتیم اینک درست در برابر ما قرار داشت. خلیج استرآباد چنان آرام بود که ما حرکت کشتی را ابدأ حس نکردیم.

در ساعت یازده همین روز به فاصله یک ورست از کرانه ایران مقابل «بندر گز»^{۳۹} لنگر انداختیم. مسافران پیاده شدند، کالاها تخلیه و کشتی بخار به لنگرگاه ایستگاه دریایی ما بازگشت. ما فوراً به قایق نشسته به محل پیاده شدن به خشکی که «گذر»^{۴۰} نام دارد روانه شدیم، اما قایق نتوانست ما را تا آنجا ببرد و ما در نیمه راه ناچار شدیم سوار یک کولاس شویم. این کولاس هم به علت کمی عمق آب چند قدمی بیش ما را پیش نبرد، چنان که باز هم به ناچار

۳۸- این جزیره، آشوراده بزرگ نام دارد، زیرا مسکونی است و ایستگاه دریایی در آن قرار دارد، ولی کوچکتر از جزیره‌های دیگر است (سه جزیره آشوراده بزرگ، میانه و کوچک وجود دارد).

۳۹- در متن اصلی همه جا با حروف فارسی «جز» عنوان شده است. (م)

۴۰- Prewal- معادل فارسی این اصطلاح گذر انتخاب شده است. (م)

ملوانان ما را بردوش گرفتند و به سلامت در خشکی فرود آوردند. کرانه بندرگز منظره نسبتاً آسف باری دارد: چند کلبه فقیرانه از نی ساخته شده و متروک، محل سکونت بازرگان روسی است که در زمستان برای انجام کارهای تجاری به اینجا می‌آیند. خوش‌نماترین بنا یک تالار^{۴۱} دو اشکوبه بود که کارمندان شرکت بازرگانی ماوراء خزر در آن منزل داشتند. این بنا را سال گذشته خود من ساخته بودم. زیرا یک آتش سوزی تمامی ساختمان‌های کنار دریا را نابود کرده بود.

حکومت ایران یا بهتر بگویم مقامات محلی چنین ساختمانی را برای امنیت ایران خطرناک می‌دانستند، لذا بین تهران و استرآباد یادداشت‌هایی رد و بدل شد که هزینه آن ده برابر تمامی ساختمان بود. ما بر فراز تالار شدیم تا نگاهی به کرانه اندازیم و سپس همانگونه که آمده بودیم به کشتی بخار بازگشتیم و ساعت هشت شب در جزیره آشوراده بودیم. از انزلی تا آشوراده جمعاً چهل و یک ساعت در راه بودیم. کوتاه‌ترین مدت برای حرکت از کرانه غربی دریای خزر تا کرانه شرقی آن سی و پنج ساعت است.

در آشوراده بیش از همه چیز به تعیین مسیر خود برای مسافرت در استان‌های کرانه کشور ایران پرداختیم. برآن شدیم که سفرمان را از اشرف آغاز کنیم و از آنجا به ساری برویم. قرار براین بود که در پانزدهم یا شانزدهم نوامبر کشتی بخار ما را در مشهد سر سوار کند و به انزلی ببرد و یک ماه بعد از آن ما را از آنجا به بادکوبه بازگرداند. بدین سان برای گردش در مازندران و گیلان دو ماه تمام وقت داشتیم. بلافاصله کس به روستای قره‌تپه فرستادیم تا برای مسافرت ما به اشرف اسب کرایه کند. تا رسیدن اسب‌ها مدتی وقت داشتیم. آقای فون دورن برای گردش در رادکان^{۴۲} و تهیه رونوشتی از کتیبه‌ای

شماره ۳
زمان بندی
سور

۴۱ - ساختمانی چوبی روی چهار ستون.

۴۲ - دهستان کوهپایه بخش مرکزی شهرستان گرگان، ۵۴ کیلومتری جنوب غرب گرگان، در ۲ کیلومتری آن سر راه دامغان برج آجری گردی با کتیبه‌های پهلوی و کوفی به نام (سپهبد ابوجعفر محمدباوندی) موجود است که در سال ۴۰۷ هجری قمری شروع و در ۴۱۱ تمام شده است.

که در برج معروف آن بود اظهار تمایل کرد. از آشوراده تا رادکان فقط یک روز راه است و ما می‌بایست از یک سلسله کوه بالا برویم. هوا مساعد بود و مسافرت از فراز کوه احتمالاً از زمانی که راه کوهستانی بر اثر ریزش باران لغزنده است مشکل‌تر بود. ترکمن‌ها نیز در این هنگام آرام بودند و از راهزنی آنها نه در دریا و نه در کرانه‌ی ایران خبری نبود. با وجود این ما موفق به اجرای نقشه خود نشدیم، زیرا وسایل لازم برای تهیه رنوشت مورد نظر را نداشتیم.

در کنار برج رادکان دو کتیبه وجود دارد، یکی با خط کوفی در سردر آن در قسمت جنوب و دیگری در بالا و در نوک مخروطی شکل آن. از اولی توانستیم از پایین رنوشت برداریم، ولی بالایی با چشم غیر مسلح تقریباً غیرقابل تشخیص بود و برای رنوشت برداشتن از آن نیاز به نردبان داشتیم، اما اهالی شهر بدون اجازه مقامات استرآباد جرأت نداشتند دست یاری به سوی ما دراز کنند. زیرا به گمان ایرانیان در این گونه عملیات حتی چنانچه صرفاً جنبه فرهنگی هم داشته باشند مسلماً یک نیت خصمانه نهفته است که حسن تفاهم بین دو دولت هم شان و متساوی‌القدر یعنی ایران و روسیه را مختل می‌سازد.

بنابراین امیدی به همکاری مقامات محلی نبود. لذا بر آن شدیم تا با وسایل خود یا بهتر بگویم به وسیله ایستگاه دریایی، نردبانی دست و پا کنیم تا بتوانیم به کتیبه برسیم، یعنی دکل‌هایی با خود ببریم. منتهی این هم به آسانی انجام پذیر نبود، مضافاً به این که نمی‌توانستیم ضمانت کنیم که دکل‌ها در طول راه حین عبور از دره‌های تنگ و عمیق و یا در راه‌های کوهستانی با سربالایی‌های تند آسیب نبینند. افزون بر این می‌بایست توجه داشت که راه کوهستانی بسیار به کندی طی می‌شود و ما نمی‌توانستیم در روشنایی روز به رادکان برسیم. در بین راه سرپناهی هم در جنگل برای بسر آوردن شب وجود نداشت. به این ترتیب موقعیت گردش علمی ما سخت مورد تردید بود، از این رو تصمیم گرفتیم آن را به موقعیت مساعدتری موکول کنیم. علاوه براین از قره‌تپه نیز خبر رسید که اسب‌های ما کرایه شده‌اند و در کرانه روداترک در انتظارند.

دو روز تمام در آشوراده توقف کردیم و ساعت ۱۲ ظهر لنگر برداشتیم. باد در ابتدا مساعد بود و ما با بادبانی پر بین شبه جزیره پوتمکین و ساحل ایران

شماره
کار
کار
کار
کار

۱۱۱۱

حرکت کردیم. پیشاپیش ما یک کشتی بخار پروانه‌ای حرکت می‌کرد که به هیئت اعزامی برای مساحی تعلق داشت. دیری نپایید که باد ایستاد و حرکت ما کند شد. عمق آب به تدریج کاهش می‌یافت و سرانجام کشتی چرخدار ما بکلی از حرکت باز ایستاد و ما ناچار شدیم در ساعت چهار بعد از ظهر در فاصله نسبتاً دوری از کرانه لنگر بیاوریم. برای رفتن به قره‌تپه با قایق خیلی دیر شده بود، از این رو ما تا صبح روز بعد در کشتی ماندیم. فقط میربابا، کدخدای قره تپه که از آشوراده تا این جا همراه ما بود و می‌بایست اسب‌های ما را به کرانه اترک بفرستد به خشکی رفت.

هنگام بامداد با خالی کردن تیری از یک توپ کوچک، علامت معهود را به کولاسی که قرار بود ما را به کرانه ببرد دادیم. به سرعت بسوی ما آمد و در سطح آب کم عمق به وسیله ضرباتی که با تیرهای بلند به کف دریا وارد می‌آورد ما را به جلو برد و به آسانی به رودخانه کوچک اترک که در کرانه راست آن پا به خشکی نهادیم رساند. در آن جا اسب‌ها و خدمه آنها منتظر ما بودند.

هوا از صبح ابری بود و به مجرد آن که پیاده شدیم باران شروع شد. با منتهای سرعتی که ممکن بود اسب‌هایمان را باز کرده بدون آن که وارد روستای قره‌تپه شویم که فقط به فاصله یک ورست در سمت راست رود واقع بود به سوی اشرف شتافتیم. پس از دو ساعت سواری چهار بعد از ظهر به آنجا رسیدیم و در باغ شاه که کاخ معروف چهل ستون در آن واقع است پیاده شدیم. یکی از مرتفعترین اتاق‌های ساختمان را برای اقامت خود برگزیدیم و فوراً به راه افتادیم تا ویرانه‌های کاخ‌های شاه عباس را که در نقاط مختلف باغ قرار داشتند تماشا کنیم. ایرانیان ساکن اشرف که بی فاصله پس از ورود ما به باغ شاه خود را به ما معرفی کرده بودند راهنمای ما شدند.

باغ طبق معمول ویران و متروک بود. در سایه درختان پرتقال و سرو فقط گاوها و اسب‌ها در حرکت بودند. پس از تماشای همه کاخ‌ها دیر وقت شب به چهل ستون بازگشتیم. در این جا چاروادارانمان در غیاب ما برای شام پلو با مرغ تهیه کرده بودند. موسیقی ما هنگام شام خوردن زوزه شغال‌ها بود که

دکارا
شاه
استاد

دکارا
→

دکارا

دکارا
دکارا

دکارا
دکارا
دکارا
دکارا

تقریباً چسبیده به زیر پنجره‌ها با زیر و بم‌های مختلف طنین انداز بود. ایرانیان ساکن اشرف و چاروازارهای ما برای دادن اطلاعات در باره روستاهای خود به ویژه تعداد سکنه و مسافت آنها با هم با یکدیگر مسابقه گذاشته بودند که طبعاً بدون مشاجره هم نبود. در این گونه موارد نظر صحیح تقریباً نامعلوم می‌ماند و به مشیت خدا واگذار می‌شد. این آغاز بررسیهای جغرافیایی من بود.

پس از صرف شام تختخواب های آهنی خود را گسترديم و تا آنجا که ممکن بود سوراخ های شیشه‌های پنجره را مسدود کردیم تا مانع نفوذ باران شویم. بی آن که از زوزه‌ی شغالان گرسنه ناراحت شویم فوراً در خواب شدیم.

بامداد پانزدهم اکتبر به قصد ساری به راه افتادیم؛ باران بدون وقفه می‌بارید و ما را بر می‌انگیخت با سرعت بیشتری برانیم؛ تا هوا هنوز روشن است به شهر برسیم. راه‌های جنگلی هنوز بر اثر باران خیلی خیس و نرم نشده بودند و لذا ما توانستیم عصر در وقت مناسبی وارد ساری شویم. در آن جا در کاروانسرای در مدخل شهر و متعلق به بازرگانی به نام حاجی احمد منزل کردیم.

مهماندار کاروانسرا اتاقی را در سمت چپ در ورودی در اختیار ما گذاشت و ما تازه بساط خود را پهن کرده بودیم که متوجه شدیم پنجره‌ها «ارسی»^{۴۳} ندارد و ما در معرض دید مردم کنجکاو قرار داریم که طبق معمول گرد آمده‌اند تا فرنگی‌های تازه وارد را در صحنه نمایش تماشا کنند. از آن گذشته از نفوذ باران به داخل اتاق نیز مصون نبودیم. لذا به اتاق دیگری نقل مکان کردیم ولی از افراط با تفریط مواجه شدیم. زیرا پنجره‌های بالارو که معمولاً با قطعات شیشه مسدود می‌شوند در آنجا تخته کوب شده بودند، چنان که ما به ناچار شمع روشن کردیم تا در تاریکی نمانیم. تازه مستقر شده بودیم که یک طرف ارسی از بیرون باز شد و درویشی به درون اتاق نگرست. خود را شاه درویش معرفی و بلافاصله خدمات خود را به ما عرضه کرد. وی توضیح داد که اطلاعات جغرافیایی و تاریخی فوق العاده‌ای داراست و از معماری نیز سررشته

۴۳ - در متن «ارسی» اشتباهاً اروسی ذکر شده و پنجره قدیمی بالا و پایین رو را نیز دقیقاً معنی نکرده است. (م)

دارد. به عنوان نمونه‌ای از تبحر خود فوراً به بیان تاریخ اسکندر کبیر و در پی آن به شرح عملیات رستم و دیگر پهلوانان ایران پرداخت. داستانسرایی او بدون وقفه تا دیروقت شب به درازا کشید. روز بعد دوباره آمد و چند نقشه از کاخ‌های شاه عباس که ویرانه‌های آن هنوز در باغ شاه ساری برپا بود و او به دستور آقای فون دورن آنها را ترسیم کرده بود همراه داشت. طوماری (دست نویس لوله کرده) هم برای فروش به ما عرضه کرد^{۱۱} که به گفته او دست نویس منحصر به فرد در سراسر ایران در باره یک واقعه فوق العاده جالب و متضمن عملیات اسکندر بود و شب گذشته برای ما بیان کرده بود. پس از آن که بیش از حد کفایت به سخنان درویش گوش دادیم روانه شهر شدیم تا ساختمان‌های شگفت‌انگیز آن را تماشا کنیم. اهالی برای نماز در مسجد گرد آمدند و ما هم داخل شدیم. تا آنجا که ممکن بود حیاط آن را تماشا کردیم. دو روز در ساری توقف کردیم. در تمام این مدت باران بی وقفه بارید اما ما را از بازدید شهر و اطراف آن باز نداشت. به اتفاق خود که باز می‌گشتیم چراغ روشن می‌کردیم و روز ما تبدیل به شب می‌شد. درویش شاه از طرف آقای فون دورن به سید محله رفت تا تکه‌ای از یک صفحه چدنی بنای مقبره مشهور درویش کیف علی شاه واقع در گورستان نزدیک شهر به نام ملامجدالدین را بیابد.

بامداد هفدهم اکتبر ساری را ترک کردیم. عصر همان روز به بارفروش رسیدیم و در کاروانسرای شرکت بازرگانی ماوراء خزر پیاده شدیم. بالاخره هوا صاف شد و ما توانستیم در شهر و حومه آن به گردش پردازیم. بیست و پنجم اکتبر دوباره در راه آمل مرکز تبرستان بودیم. سر شب به آمل رسیدیم و در کاروانسرای در کنار رودخانه هراز منزل کردیم. اتفاقی که ما به آن راهنمایی شدیم در بالای طویله اسب‌ها قرار داشت و کف آن مرکب از تخته‌هایی بود که می‌بایست پیش از ورود آنها را پهلوی هم قرار دهیم. تنها پنجره آن به کناره هراز که شیب تندی داشت باز می‌شد. اسداله داروغه آمل و دستیارش مشهدی

حسن خدمات خود را به ما عرضه کردند و روز بعد ما را به آثار باستانی بیرون شهر رهنمون شدند. اهالی برخلاف انتظار نسبت به ما مهربان بودند و با رغبت تمام به پرسشهای ما در باره کاخ قدیمی پاسخ می‌دادند. حتی زن‌هایی هم که به ما بر می‌خوردند صورتشان را نمی‌پوشاندند. پس از دو روز توقف در آمل دوباره به بار فروش باز گشتیم.

پانزدهم نوامبر به مشهد سر آمدیم و در یکی از انبارهای گمرکخانه منزل کردیم. کشتی بخار هنوز در لنگرگاه نبود. برای برداشتن رونوشت از یک کتیبه اما مزاده ابو جواب که در اینجا شهرت دارد و همچنین کتیبه دیگری در فاصله سه ورستی شرق آستانه بی بی سکینه از فرصت استفاده کردیم و باز سرش به انبارمان باز گشتیم.

بامداد روز بعد کشتی بخار رسید. هوا آرام بود و ما بدون اشکال سوار شدیم. حوالی ظهر لنگر برداشتیم و در امتداد کرانه‌های جنوبی به سوی خلیج انزلی روان شدیم. هفدهم نوامبر به انزلی رسیدیم و روبروی دژ لنگر انداختیم. بلافاصله با یک قایق متعلق به کشتی به کرانه رفتیم. کرجی رانان انزلی در زمستان انتظار ورود مسافر به لنگرگاه را نداشتند، از این جهت روی آب نبودند. اما چندتای آنها در نیمه راه به ما برخوردند و سعی کردند از یکدیگر سبقت بگیرند تا شاید به مسافران دست یابند. اما متأسفانه جز ما مسافری نبود. از این رو فوراً راه بازگشت در پیش گرفتند، البته با شتابی کمتر. شب را در یکی از زیباترین خانه‌های شهر که متعلق به میرزا صالح، میرزای کنسولگری روسیه است گذراندیم. بامداد روز بعد یک کرجی ما را از روی مرداب به روستای پیر بازار برد. باد مساعد بود و با وجود آن که بادبان مرکب ما پاره بود نسبتاً سریع حرکت می‌کردیم. مقارن ظهر به پیر بازار رسیدیم اما در آنجا می‌بایست منتظر چاروادارها بشویم که حمل کالا به ویژه ابریشم را از رشت به آنجا عهده‌دار بودند. اسب‌های دیگری در دسترس نبود. چاروادارها پس از دو ساعت رسیدند. هیجدهم نوامبر مقارن عصر پس از ورود به رشت در شعبه شرکت بازرگانی ماوراء خزر پیاده شدیم.

هنوز بار اسب‌ها را کاملاً پایین نیاورده بودند که باران آغاز شد. باران در

تمام شب و روز بعد ادامه داشت و هوا بزودی چنان سرد شد که ما به بخاری دیواری پناه بردیم. چنین باران‌های بی‌وقفه‌ای در گیلان عادی است. زیرا هنگامی که باد شمال ابرهای باران زا را به کرانه جنوبی دریای خزر می‌راند، در آنجا کوهستان بلند البرز مانع پیشروی بیشتر آنها می‌شود. این باران‌ها جاده‌های گیلان را در کمترین مدت به باتلاق واقعی مبدل می‌سازند، به گونه‌ای که رفت و آمد میان آبادی‌ها قطع می‌شود. معمولاً باد گرم جنوب که از کوهستان به این سو می‌وزد و به آن گرمج می‌گویند جای باد مرطوب شمال را می‌گیرد و به زودی جاده‌ها را می‌خشکاند. مقارن اول دسامبر باران قطع شد و حوالی نیمه شب سوم دسامبر گرمج برخاست و وزش خود را با صدای سوت بلندی شبیه صدای بوقی^{۴۵} که زن‌ها را به حمام فرا می‌خواند اعلام داشت. این باد در سراسر روز ادامه داشت و در پی آن هوا تغییر کرد، گرم شد و کوجهای شهر نیز فوراً خشک شدند.^{۴۶} ما از هوای خوش برای گردشی در فومن مرکز

۴۵- بوق یا بورق (!؟) نوعی شیپور از شاخ یا صدف یا قطعات شیشه است.

۴۶- در روزنامه ایرانی «روزنامه نویس» مورخ ۲۸ ربیع الاول ۱۸۶۴ گزارشی آمده است که من می‌خواهم در اینجا کلمه به کلمه نقل کنم، «از گیلان گزارش می‌شود که امور اداری کاملاً بی‌ترتیب نیست و محمد کاظم خان حاکم آنجا در خلعت و تنسیق کارها و اقدام در رفع گرفتاریها و شکایات مردم کاملاً بی‌قید نیست. کوتاه مدتی پیش حادثه طبیعی عجیبی در این مناطق روی داد. در ششم ماه جمادی الاول دو ساعت از شب رفته بادی شدید با فشار نیرومندی برخاست که درجه حرارت جو را آنآ تغییر داد و به زودی تبدیل به یک طوفان تمام عیار همراه با رعد و برق شد و پنج ساعت تمام طول کشید. تمامی سکنه به وحشت افتادند و بسیاری از آنها از ترس جان از منازلشان بیرو ریختند زیرا چنین می‌نمود که طبیعت هیجان زده نمی‌خواهد یک درخت را بر جای خود باقی گذارد. و واقعاً چند ساختمان قدیمی قطعه قطعه فرو ریخت و بسیاری درختان صدساله از ریشه کنده شد. در شهرک بندری انزلی این طوفان با باران شدید و تلاطم فوق العاده دریا همراه بود که بر اثر آن سوانح زیادی ایجاد شد. شش کرجی که با کالاهای مختلف از مازندران می‌آمدند غرق شدند. سه قایق دیگر که با بارنفت و ماهی نمک سوده به سوی لنگرود بادبان برافراشته بودند در دهانه سفیدرود فرو رفتند و فقط بدان جهت به زحمت نجات یافتند که ملوانان قسمتی از محمولات را به موقع به دریا ریختند. دو کشتی بازرگانی باد کوبه‌ای در نزدیکی انزلی به کرانه پرت شدند و به شدت آسیب دیدند لیکن به سر نشینان آنها صدمه‌ای نرسید. یک کشتی دیگر دودگله بزرگ که با نفت و نمک و مسافر به مازندران می‌رفت در نزدیکی لنگرود نابود شد. نه محمولات آن نجات یافتند، نه سر نشینان و مسافران. بقایای این کشتی منهدم شده هنوز در نزدیک کرانه لنگرود دیده می‌شود.

قدیمی «بیبا» استفاده کردیم. دو روز بعد دوباره به رشت باز گشتیم. در این جا از امامزاده سلیمان دره در نزدیکی شهر دیدن کردیم. لیکن دیری نپایید که باد آغازید و دیگر تا عزیمت ما قطع نشد.

در رشت به خدمت شاهزاده اردشیر میرزا حاکم گیلان رسیدیم. بسیار مؤدبانه ما را پذیرفت و هنگام ورودمان نه تنها از جای برخاست بلکه حتی چند گامی هم به استقبال ما پیش آمد.^{۴۷} در پانزدهم دسامبر دوباره وارد انزلی شدیم و در آنجا تا ورود کشتی بخار هنوز وقت داشتیم که از کرانه‌های مرداب و دژهای انزلی دیدن کنیم. شب را در منزل «راب راجادولزینگ بهادر»^{۴۸} به سر بردیم که در پی عدم موفقیت در هندوستان از تهران استمداد کرده و از آنجا به رشت آمده بود، تا به طوری که گفتند از آنجا از حکومت روسیه تقاضای کمک کند. وی اینک در انزلی در انتظار نتیجه اقداماتش بود.

بامداد هفدهم دسامبر غرش تیری ورود کشتی بخار را به لنگرگاه انزلی اعلام داشت. ما بی درنگ سوار شدیم و روز نوزدهم به باد کوبه رسیدیم.

مسافرت ما در شمال ایران رویهم رفته موفقیت آمیز بود. هنگام گردش و بازدید از امامزاده‌ها و بقعه‌های متفاوت و دیگر نقاط دیدنی با هیچ گونه اشکالی مواجه نشدیم، بلکه تقریباً همه جا اهالی ما را با مهمان نوازی نواختند و مخصوصاً در رونوشت برداشتن از کتیبه‌ها مکرر به ما کمک کردند. تأسف ما فقط از این بود که در گیلان هوای بد مانع گردش ما در این استان شد.

جمع آوری مطالب جغرافیایی را در اشرف آغاز کردم و در تمامی طول سفر به آن ادامه دادم، ولی به حکم سوءظنی که معمولاً ایرانیان به اروپاییان دارند همیشه نمی‌توانستم به آسانی اطلاعاتی از آن‌ها کسب کنم. هنگام طرح سؤالاتم ناچار بودم در برابر کلیه طبقات مردم که با آن‌ها تماس پیدا می‌کردم،

۴۷ - حاکم پیشین امیراصلان خان امیدالملک نام داشت. شاهزاده، در دیدارهای رسمی کنسولها و دیگر بیگانگان بدون آن که يك قدم پیش بگذارد فقط کمی از جای بلند می‌شد.

اروسه جدید در رشت
۱۳۰۳/۱۳۰۴
۱۳۰۳/۱۳۰۴
۱۳۰۳/۱۳۰۴

از چاروادار گرفته تا خان، همواره مواظب باشم سوءظنی ایجاد نکنم. غالباً برای آنکه بتوانم مطلبی را یادداشت کنم لازم بود مکالمه‌ای طولانی و مبتذل انجام دهم. چندین بار نیز اتفاق افتاد که طرف مکالمه به مجرد این که من قصد یادداشت مطلبی را داشتم دیگر جوابی جز «خوب می‌شود اگر بی‌گوش بمانیم» دریافت نکردم و کم نبودند افرادی که با وجود حسن نیتی که داشتند قادر به دادن پاسخ به پرسش‌های من نبودند، زیرا هیچگونه اطلاعات جغرافیایی در باره کشورشان نداشتند. موضوع تقسیم کشور به ولایات و بلوک‌ها غالباً چندین روز وقت مرا می‌گرفت و باز هم در پایان نتیجه کاملاً مورد اطمینان نبود، چنان که پس از این در پاره‌ای موارد خواهیم دید. ایرانی مطلقاً علاقه ندارد بدانند روستایی که در آن سکونت دارد جزو کدام بلوک است و باید گفت که دانستن آن غالباً چندان ساده هم نیست، زیرا مرز بلوک‌ها به اقتضای اوضاع یا اراده فرمانروا غالباً دستخوش دگرگونی است. بنا به گفته سکنه یک بلوک باید ۳۳ روستا را در برگیرد اما غالباً وقتی خودشان صد روستا را بر می‌شمردند سخت شگفت زده می‌شدند.

نام آبادی‌ها را تا آنجا که میسر بود طبق تلفظی ذکر کرده‌ام که در محل شنیده‌ام و اهمیت ریشه کلمه فارسی را در درجه دوم قرار داده‌ام. علاوه بر این باید گفت تلفظ پاره‌ای نام‌ها را حتی با حروف فارسی هم نمی‌توان نمایاند.

تقسیم بلوک‌ها را طبق اطلاعاتی که در محل دریافت کرده‌ام و به نظر من بطور کلی صحیح آمده است نوشته‌ام، با وجود این به علت اطلاعات ناچیز اهالی از کشورشان، گاهی نام‌ها با یکدیگر تطبیق نمی‌کنند. برای نمونه در مازندران به من گفته شد که بلوک بندپی هشت فرسنگ از بارفروش فاصله دارد، در حالی که روستاهایی به من نشان داده و نام برده شدند که جزو این بلوک بودند و در فاصله بسیار بیشتری قرار داشتند. کجور را به عنوان روستایی از بلوک نور نام بردند، در صورتی که کجور نام بلوکی هم مرز بلوک نور است. علاوه بر این نتوانستم بدانم که آیا بلوک سخت سر (در تنکابن) جزو

ریشه
کجور

ریشه کجور
بلوک نور
بلوک سخت سر
بلوک کجور

مازندران است یا گیلان.^{۴۹} بلوک لشت نشاء را که در تاریخ گیلان مکرراً از آن نام برده می‌شود هیچ کس حاضر نبود جزو گیلان بداند و راجع به عمارلو واقع در بخش علیای گیلان مطلقاً نتوانستم اطلاع دقیقی به دست بیاورم. حتی آن را ناحیه‌ای مستقل از گیلان می‌شمردند و مطالبی از این قبیل. کسب اطلاعات در باره بلوک‌ها و روستاهای آنها فقط از صورت‌های موجود در ادارات میسر است. لیکن یا چنین صورت‌هایی وجود ندارد و یا لاقلاً در دسترس قرار نمی‌گیرد.

به نظر من یافتن ریشه نام‌ها خارج از موضوع ماست و مستلزم توجه خاصی نیست، به ویژه که ایرانی‌ها خودشان هم همیشه آن را نمی‌دانند. مثلاً شهر رشت را دارالمرز^{۵۰} هم می‌نامند. این نام سابقاً نه تنها تمامی گیلان بلکه مازندران یا تبرستان سابق و به گفته برخی اشخاص بخشی از جرجان را شامل بوده است. نام دارالمرز را معمولاً معنی می‌کنند به طوری که سرزمین‌های مرزی را که کوهستان البرز از دیگر استان‌های کشور ایران جدا کرده است می‌توان چنین نامید. این ایرادی ندارد زیرا مثلاً در کلمه مرزبان که معادل «مارک گراف»^{۵۱} آلمانی است مرز همان مفهوم مارک را به معنای سرحد یا مرز دارد. ولی ساکنان ناحیه می‌گویند واژه مرز به معنای سدی است بر یک رود یا باتلاق و همچنین سدی روی زمین برای جلوگیری از آسیب طغیان آب رودخانه‌ها. شهر رشت را چنین زمین‌ها و رودهایی که در سراسر کرانه‌های پست دریای خزر وجود دارند احاطه کرده‌اند. بنابراین دارالمرز به عنوان نام شهر رشت نه به معنای سرزمین سرحدی بلکه خانه سرزمینهای دارای سد یا باتلاق می‌باشد. طبق این توجیه می‌بایست مرزبان به معنای فرمانروای زمین‌های پست و نواحی

۴۹ - تکابین سابقاً جزو گیلان و دیلم بود ولی بعد از نادرشاه ضمیمه مازندران شد و کریمخان آن را به خان امیرلی بخشید.

۵۰ - پیش از سلسله پهلوی هر یک از ایالات و ولایات ایران عنوانی خاص خود از این قبیل داشتند. مثلاً تهران را دارالخلافه، یزد را دارالمعباد، و کرمان را دارالامان و استرآباد را دارالمومنین می‌نامیدند. (م)

باتلاقی باشد که البته ممکن است در مرز هم واقع باشند و در آن صورت واژه مرز معادل واژه آلمانی «مارش»^{۵۲} است نه واژه مارک.

چنان که می‌دانیم تاریخ نوشته شده ایران هنوز با اشکالاتی همراه است، لذا در بررسی های خود آن را مورد توجه قرار ندادم. یادداشت‌های سفر من بیشتر منحصر به دو استان گیلان و مازندران است و نکاتی چند از یادداشت‌هایم را در سال ۱۸۵۸ درباره استرآباد و شاهرود به آن افزوده‌ام. آقای فون دورن که من از ابتدا بنا به توصیه او مطالب را یادداشت کرده‌ام و در انجام این کار سهم عمده‌ای دارد، برای تکمیل آن‌ها نه تنها دست نویسی^{۵۳} را در زمینه بررسی‌هایم بلکه همچنین مطالبی را که خود وی طی چندین سال گرد آورده بود در اختیار من گذاشت. به آثار مسافران و دانشمندان اروپایی هم مراجعه کردم ولی در آن‌ها مطالبی کمتر از آنچه انتظار داشتم یافتم. بیشتر مسافرانی که از سرزمین‌های جنوبی دریای خزر دیدن کرده‌اند تقریباً بدون استثناء از یک مسیر عبور کرده‌اند و بیشتر به ذکر نظرات شخصی خود پرداخته‌اند تا بررسی‌های جغرافیایی. البته گاهی جزئیات تاریخی را هم شرح داده‌اند که ممکن است در زمان تحریر آن جالب بوده باشد اما اکنون کافی به نظر نمی‌رسد. در زمینه تاریخ استان‌های شمالی ایران در این اواخر به وسیله آقای فون دورن اطلاعات فوق‌العاده باارزشی دریافت کرده‌ام که بیش از یک سال باید روی آنها کار بشود. شرح مختصر تاریخ قدیم تبرستان تا آغاز دوره صفویان که من در اینجا به آن می‌پردازم، نمونه‌ای از مطالعات گوناگونی را به دست می‌دهد که لازمه نگارش این تاریخ مفصل است. چنانچه آقای فون دورن مجموعه تاکنون منتشر نشده خود را از روی لطف برای استفاده در اختیار من گذاشته بود تنظیم فهرست زمان رویدادها برای من ناممکن می‌بود.

۵۲- Marsch اصطلاحی است که به زمینهای حاصلخیز و پست شمال غرب آلمان که در امتداد کرانه، زیر سطح دریا قرار دارند اطلاق می‌شود و باید با سد آنها را از طغیان آب رودخانه یا مد دریا محافظت کرد. (م)

۵۳- دست نویسی عنوان «استرآباد، مازندران، گیلان، سمنان، دامغان» دارد. دورن گزارش سفر به قفقاز (روسی) ۱۸۶۱ صفحه ۷۲.

مستند شماره ۱۱۱۱ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۱

در گردآوری یادداشتهایم بر آن نبودم که آن دسته از نواحی مانند رویان قدیم را^{۵۴} که در دورانهای گذشته معروفیت داشته‌اند و در زمان حاضر به این نام اصلاً وجود ندارند دقیقاً توصیف کنم، مخصوصاً که به علت بی‌تفاوتی عمومی ایرانیها نسبت به منافع کشورشان معمولاً دریافت اطلاعات آماری بسیار دشوار است، زیرا آنان معمولاً حتی از تعداد ساکنان روستای خود نیز بی‌اطلاعند و بیش از این نمی‌دانند که بگویند روستا ۲۰، ۳۰، ۵۰ یا ۱۰۰ و یا خیلی خانه دارد. اما من تعداد اهالی شهر و محله‌ها را به دست آورده‌ام. دربارهٔ پرورش کرم ابریشم در گیلان می‌توانم سخن کوتاه کنم زیرا تقریباً کلیه مسافران از آن صحبت می‌کنند. برخی مطالب مربوط به کرانه شرقی ترکمان خلاصه‌ای از یادداشتهای من و مندرج در مجله "قفقاز" ۱۸۶۲ (شماره ۲۲ - ۱۹) می‌باشد. در اینجا من عمدتاً بر شمردن دقیق قبایل ترکمن را مد نظر داشتم که در کرانه شرقی دریای خزر زندگی عشایری دارند و در یادداشتهای قبلی ذکر از آنها نکرده بودم. در مورد جزیره آشوراده نیز چنین است.

سرزمین کرانه‌های جنوبی دریای خزر مشتمل بر سه استان شمالی ایران است:

- ۱- استرآباد با مرکز آن استرآباد واقع در جنوب شرق.
 - ۲- مازندران، با مرکز آن بارفروش، در جنوب که در واقع شمال تمامی کرانه جنوبی دریاست.
 - ۳- گیلان با مرکز آن رشت واقع در جنوب غرب.
- مسافت بین استرآباد و رشت را اهالی ۷۷ تا ۸۲ فرسنگ به شرح زیر ذکر می‌کنند:

از شرق به غرب:

از استرآباد تا جیره گلباد در مرز مازندران ۱۰ فرسنگ^{۵۵}

۵۴ - ناحیه قدیم ایران شمالی مشتمل بر قسمت غربی ولایت مازندران بین کوههای رویان و دیلم. (م)

۵۵ - طول فرسنگ در تمامی استانهای ایران یکسان نیست. در استرآباد تقریباً هفت ورست، در مازندران برعکس فقط پنج ورست و در گیلان پنج تا شش ورست است.

۳ فرسنگ	از جیره گلباد تا اشرف
۸ فرسنگ	از اشرف تا ساری
۷ فرسنگ	از ساری تا بار فروش
۴۹ فرسنگ	از بار فروش تا رشت
۷۷ فرسنگ ^{۵۶}	جمع مسافت
۷ فرسنگ	یا بر عکس از غرب به شرق
۹ فرسنگ	از رشت تا لاهیجان
	از لاهیجان تا سفید چشمه در
	مرز غربی مازندران
۵۱ فرسنگ	از سفید چشمه تا جیره گلباد
۱۰ فرسنگ	از جیره گلباد تا استرآباد
۷۷ فرسنگ	جمع مسافت

۵۶- از استرآباد از طریق گز و در ساحل تا رشت ۸۲ فرسنگ به شرح زیر است:

۸/۵ فرسنگ	گز (استرآباد)
۶ فرسنگ	قره تپه (از گز)
۶ فرسنگ	فرح آباد
۶ فرسنگ	مشهدسر
۵ فرسنگ	هراز
۶ فرسنگ	زرین کلا
۶ فرسنگ	کرکرسر
۶/۵ فرسنگ	نشتا
۶ فرسنگ	سخت سر
۸ فرسنگ	چاه آبه جیر (چابکسر)
۵ فرسنگ	سفیدرود
۱ فرسنگ	اکه
۹ فرسنگ	لیجارکی
۳ فرسنگ	رشت
۸۲ فرسنگ	جمع

اگر هوا خوب و شرایط دیگر نیز مساعد باشد، فاصله استرآباد تا رشت را می‌توان از راه خشکی طی دو هفته پیمود، در صورتی که این مسافت از فاصله بین انزلی و خلیج استرآباد که ۲۴ میل دریایی است و کشتی بخار آن را ظرف ۴۰ - ۳۰ ساعت می‌پیماید طولانی تر نیست. کوهستان البرز در طول کرانه و به موازات آن یکسره ادامه دارد و مرز جنوبی استانهای شمالی ایران است. این کوهستان شاخه‌ای از کوهستان قفقاز یا طالش است و در وسط استان مازندران با دریا بیشترین فاصله را دارد. در آنجا از لنگرگاه مشهد سر تا دماوند تقریباً ۵۰ ورست راه است. فاصله کوهستان و دریا در مرز بین مازندران و گیلان و در سوی دیگر در سرزمین مازندران و استرآباد ۱۰ تا ۱۵ ورست است. در ناحیه استرآباد و دشت ترکمن به سمت جنوب در جهت خراسان و مشهد دوباره عقب می‌رود. ارتفاع آن از سطح دریا ۷ تا ۸ هزار پاست.

در بین بلندترین قله‌ها که گاهی پوشیده از برف‌اند جالبتراز همه در استان استرآباد یا شاهرود - بسطام: شاه کوه و ساور، در مازندران: دماوند، در گیلان: در فک هستند. این قله‌ها در دریا از فاصله نسبتاً دور دیده می‌شوند، مخصوصاً دماوند که در هوای صاف و روشن در دریا از فاصله ۱۵۰ میلی (۲۶۰ ورست) دیده می‌شود.

درباره این قله‌ها نزد مردم داستانهای دل انگیزی حفظ شده است. دماوند از این لحاظ در رأس غنیتترین منابع ادبیات عامیانه قرار دارد و به خاطر اهمیت تاریخی آن برای تمام ایران و از آنجا که اهالی آن را معجزه آفرینش می‌دانند می‌خواهم نکاتی چند درباره آن به اطلاع برسانم.

ایرانیان دماوند را جایگاه ارواح خبیثه و غولها و دیوها می‌دانند و از این رو آن را دیوبند نامیده‌اند. راجع به نام دماوند روایت دیگری نیز وجود دارد: چون فریدون ضحاک ستمگر را دریند کرد قصد داشت آشپزوی «آرمایل»^{۵۷} را بکشد که به فرمان سرورش قربانیان بی‌گناه را کشته بود تا مغز سر آنان را به مارهایی بخوراند که آن خونخوار بر دوشهای خود داشت. آشپز برای تبرئه خود

تعدادی از جوانان را نشان داد که او نجاتشان داده بود و فریدون از خون وی گذشت به شرط آن که او غذایی بدون گوشت و سبزی برایش تهیه کند. آرمایل خوراکی از دنبه‌های گوسفند ترتیب داد و چون آن را برای فریدون آورد، این گفت: دنباوندی^{۵۸} یعنی تو دنبه‌ها را پرداختی - این سخنان پادشاه، نام کوهی شد که بعدها فریدون آن را با سراسر اطرافش به آرمایل بخشید. گویند در قله دماوند دو چشمه بزرگ وجود دارد. در یکی از آنها که از آب تهی است ستمگری به نام یزیدابن زیاد زندانی است. پرنده‌ای با عظمتی خارق العاده با او هم منزل است و از قرن‌ها پیش وی را شکنجه می‌دهد، به این ترتیب که در طول یک نیمسال گوشت بدن او را می‌خورد و پس از آن که تمام او را خورد دوباره او را زنده بیرون می‌آورد تا از نو به خوردنش بپردازد. چشمه دیگر پراز آب خالص برف و مسکن مارهای زهرناک و کرم‌ها و حشرات است. دورادور آن را ۱۶۶۶ گودال و پرتگاههای ژرف احاطه کرده‌اند که مسکن وحشی‌ترین جانورانند.

نویسندگان اسلامی ابن حوقل، حمدالله قزوینی و دیگران ارتفاع دماوند را ۴ تا ۵ فرسنگ ذکر می‌کنند و می‌گویند بالا رفتن از آن نه ساعت تمام به طول می‌انجامد. دور کوه را بیست فرسنگ گفته‌اند که ۳۵ ساعت راه است و برآیند که از بالای کوه می‌توان ناحیه‌ای به شعاع صد فرسنگ و شهرهای شیراز، ری، اصفهان و سایر شهرها را به وضوح دید. به باور ایرانیان کشتی نوح روی دماوند متوقف شده است.

همه می‌دانند که دماوند یک کوه آتش فشان است. گهگاه دود از آن متصاعد می‌شود و سخن از هفتاد دهانه آن در میان است. این کوه دارای چشمه‌های گوگردی بسیار و نیز مواد معدنی زیاد به ویژه زغال سنگ است. دمه‌هایی که از شکافهای کوه برمی‌خیزد در سطح آن ایجاد رسوب آمونیاک

۵۸ - دنباوندی یادبناوندانی - یاقوت این اصطلاح را با کلمات عربی « وحدت » و « ناب » ذکر می‌کند. دست نویس آکادمی علوم روسیه روایتی نظیر این در جلد نهم بحارالانوار در ص ۶۷۸ راجع به ابن ملجم قاتل حضرت علی (ع) آمده است.

می‌کنند. گوگرد رنگ زرد طلایی زیبایی دارد و بیشتر توسط ساکنان شهر دماوند که هر ماه یک یا دو بار به این منظور از کوه بالا می‌روند جمع آوری و به سراسر ایران صادر می‌شود. چشمه‌های گوگردی چنان داغ‌اند که می‌توان تخم مرغ را در آنها پخت.^{۵۹} ایرانیان از برخی از این چشمه‌ها به عنوان چشمه‌های آب معدنی برای درمان استفاده می‌کنند. آنها از دامنه بلندترین قله در ارتفاع ۱۲۶۶ پا از سطح دریا سرچشمه می‌گیرند. «هربرت»^{۶۰} در سال ۱۶۲۷ تا این چشمه‌ها از کوه بالا رفت. در حوالی دماوند کانهای آهن، سرمه (آنتیموان)^{۶۱}، مردارسنگ و زاج (سولفات آهن)^{۶۲}، یافت می‌شود.

قله از برف پوشیده کوه، به شکل مخروط یا گنبد است. و به آسانی پیداست که پوشیدگی آن از برف در همه جا یکسان نیست. مساحتی به طول ۳۰۰ زراع پوشیده از درختچه‌هاییست که انسان در میان آنها فرو می‌رود. وزش باد در اینجا چنان شدید است که به زحمت می‌توان خود را روی پا نگهداشت. از رستنی اثری نیست. همه چیز مرده است و جانوری نیز دیده نمی‌شود. حتی مرغان نیز برفراز قله پرواز نمی‌کنند.

نخستین مسافری که پس از هربرت در سال ۱۷۹۸ از دماوند دیدن کرد اولیویه^{۶۳} بود که به قله نرسید. موریه^{۶۴} در فاصله شش ساعت راه از شهر دماوند دریاچه عمیقی کشف کرد که طی پیرامون آن تقریباً نیم ساعت وقت می‌گرفت. آب این دریاچه به تشخیص او سرد و در زمستان پوشیده از یخ است. به مجرد آن که آب دریاچه چند پا فروکش کند اهالی با اطمینان اظهار می‌دارند که بسیاری از دریاچه‌های روی کوه دماوند خشک می‌شوند.

59 -W. Ouseley, Travels etc. 1823 p.326.

60 -Herbert

۶۱- سرمه سولفور آنتیموان است. (م)

۶۲- زاج برخلاف آنچه مولف نگاشته سولفات مضاعف آلومینیوم و پتاسیم است. (م)

63 -Olivier

64 -Morier

۸. تومسون در ماه سپتامبر ۱۸۳۷ از کوه بالا رفت و تا نزدیکی قله رسید. ۶۵
 ولی گزارش مفصلی از آن نمی‌دهد. وی چهار راهنما از روستای اسک ۶۶ همراه
 داشت و در نخستین روز به روستای گرمو رسید. در این روستا چند چشمه آب
 گرم وجود داشت که پیش از وی هربرت دیده بود. در دومین روز فقط ده
 ساعت بالا رفتند و چون باران آنها را غافلگیر کرد ناچار به زیر صخره‌ای پناه
 بردند. در سومین روز به خط برف رسیدند. دونفر از راهنمایان در همان ابتدای
 کوه نوردی برگشته بودند و نفر سوم از سردرد و تپش قلب می‌نالید. دیر وقت
 عصر نزدیک قله بودند و چون به شدت از سرما می‌لرزیدند به غاری در شرق
 کوه و فقط چند پا زیر قله پناه بردند. طبق اندازه‌گیری تومسون در ارتفاع
 ۱۹۴۰۰ پای پارسی (۶۳۰۰ متر) بالای سطح دریای خزر بودند. باد شدید
 بود، غاری که به آن پناه برده بودند دو قسمت داشت و درون آن چنان گرم
 بود که آنها به زحمت می‌توانستند دست خود را به شکافی از آن بگیرند. همین
 که وارد غار شدند برفی که به لباسهایشان نشسته بود فوراً آب شد و پاهای آنها
 را در تمام طول شب خاکستر گرمی که کف غار را پوشانده بود گرم داشت.
 در غار بوی گوگرد به مشام می‌رسید. تومسون گمان می‌کرد که اگر مدخل
 غار را ببندند در جا خفه می‌شوند. بامداد ۱۰ سپتامبر مسافران با سردرد بیدار
 شدند. به فاصله کوتاهی پس از رفتن به هوای آزاد پالتو و تمام لباسهای تومسون
 که بخار گرم و رطوبت در آن نفوذ کرده بود یخ زد. این کیفیت او را
 برانگیخت که دوباره از کوه فرود آید، زیرا فقط برای چهار روز دیگر آذوقه
 همراه داشت. تومسون به کسانی که قصد بالا رفتن از قله را داشتند توصیه کرد
 هنگام شب در روشنایی مهتاب به این کار مبادرت ورزند و هنگام روز در آنجا
 توقف کنند تا از دمه‌های زیان آور در امان باشند.

65 - Thomson, An Account of the Ascent of Mount Demawand 1837
 (Journ. of the R. Geog Soc. T.1. 838).

۶۶ - روستای اسک، بخش لاریجان که چشمه‌های آب گرم آن معروف است و ۸ فرسنگ از تهران
 فاصله دارد. (م)

در ماه اوت ۱۸۵۲ یک مهندس اتریشی به نام «سیارنوتو»^{۶۷} که در استخدام دولت ایران بود از کوه بالا رفت. وی قصد داشت ارتفاع قله را اندازه بگیرد و به مطالعات زمین شناختی بپردازد، ولی اوضاع نامساعد وی را از این کار باز داشت. سیارنوتو از سمت جنوب شرقی به سوی قله بالا رفت و در آنجا یک دهانه عمیق آتشفشانی شبیه دهانه‌ای که قزوینی توصیف می‌کند دید. سرمای روی قله به اندازه‌ای شدید بود که وی به زحمت قادر به تکان دادن دست و پای خود بود. همراهانش او را ترک کرده بودند. به جای آنان چند مرد آمدند که او آنها را نمی‌شناخت. این مردان او را مجبور به فرود آمدن کردند و اگر پول و تمام آن چیزی را که با خود داشت به آنها نمی‌داد وی را به پرتگاه فرو انداخته بودند. سیارنوتو پرچم شیروخورشید ایرانیان را برفراز قله دماوند برافراشت ولی دیری نپایید که باد دوباره آن را فروانداخت.

از مسافرانی که در این اواخر از دماوند بالا رفته‌اند «م. نیکلاس»^{۶۸} را می‌شناسم که در ۲۳ ژوئن ۱۸۶۰ از اسک تا آب گرم^{۶۹} بالا رفت. اما کمی پس از آن که به راه افتاد رعد شدیدی غرید و پس از آن فوراً صخره‌های بزرگ با سرعتی فوق‌العاده از نزدیکی او فرو غلتید. ظرف پنج ساعت به ارتفاع ۵۵۴۰ متری سطح دریا رسید. سردرد شدید، تنگی نفس و خستگی او را ناچار ساخت چند لحظه صبر کند و به تجدید قوا بپردازد. در نقطه‌ای که ایستاده بود افق نامحدود بود. ابرها زیرپایش چون دریایی روستا را می‌پوشاندند و از میان آنها توده‌های تیره رنگ صخره‌ها سر بیرون داشتند. راه منتهی به قله از میان صخره‌های پوشیده از یخ می‌گذشت و نیکلاس می‌خواست به آن ادامه دهد اما یک ایرانی همراه بود که از همراهی سر باز زد و اطمینان داد که تا به حال هیچکس به این ارتفاع صعود نکرده است. نیکلاس در طول راه گوگردهای متبلور و دانه‌هایی چرب یافت که باد به روی کوه آورده بود. نیکلاس ارتفاع

67 - Ciarnoto

68 - M. Nicolas

69 - Bulletin de la Société de Géographie, 1861, Excursion on Demawand par Nicolas, page 105.

کوه را از سطح دریا ۶۶۳۶ متر تعیین کرد.

در سال ۱۸۶۰ بارون «مینوتولی»^{۷۰} وزیر مختار پروس، همراه با ملتزمین و دکتر «بروگش»^{۷۱} از کوه بالا رفتند. چنان می‌نماید که اینان به قله رسیدند. دکتر بروگش می‌گوید دماوند ۱۹ تا ۲۰ هزار پا بالای سطح دریای خزر قرار دارد.^{۷۲}

در سال ۱۸۶۱ آقایان «اولسکی»^{۷۳} و «میا کیشف»^{۷۴} از دو نقطه نجومی جزیره آشوراده و دهانه رودتجن در نزدیکی فرح آباد، به اندازه‌گیری بلندی دماوند به طریقه مساحی (ژئولوژی) پرداختند و^{۷۵} ارتفاع متوسط دماوند را از سطح دریای خزر ۱۸۵۴۹ پای روسی (یا انگلیسی) یافتند.^{۷۶}

نام البرز که در بسیاری از نواحی ایران می‌شنویم با مهاجرت آریاها در دوران پیش از تاریخ به این نقاط که ظاهراً گیلان و مازندران بوده است ارتباط دارد، و آن «واره‌نا»^{۷۷} چهاردهمین سرزمینی است که اهورامزدا (اورمزد) آفریده است. طبق زند اوستا جیما (جمشید) دومین انسان، به فرمان اورمزد،

70 -Baron Minutoli

71 -Brugsch

۷۲-ر.ک. گزارش دکتر آپترمن Dr A. Petermann در اخبار موسسه جغرافیایی یوستوس پرت ۱۸۶۱: دو اندازه‌گیری تازه از دماوند. ص ۴۳۷. مسافرت فرستادگان پروس به ایران (۱۸۶۰)، به قلم دکتر بروگش، لایپزیک (۱۸۶۲).

73 -Ulsky

74 -Myakischeff

۷۵ -Marskoi Sbornik گردآورنده: (مجله روسی نیروی دریایی) آوریل ۱۸۶۱ - تازه‌ترین اندازه‌گیری ارتفاع دماوند توسط ند ابواشین زوف N. Iwaschinzof. ۷۶ بررسی‌های گوناگونی که بعمل آمده نشان می‌دهد که دماوند در شمار بلندترین کوههای جهان است. این کوه ۱۵۰۰ متر (۲۸۰۰ پا) بلندتر از آرات است البرز در قفقاز (۵۶۴۰ متر) هزار متر از دماوند پستتر است. چیمبارازو (Chimbarazo) در امریکا (۶۵۳۰) نزدیک هزار متر پست تر است. اکنون معلوم شده که بلندترین قله‌ها در هیمالیا هستند. کاوچین تین Kautschintin ۲۸۱۵۶، دارپونک Darpong ۲۸۲۷۸ و هاریزانکار Haurisankar ۲۹۰۰۰ پای انگلیسی ارتفاع دارند.

77 -Warena

بالاترین خدا، ملت را از «آریاناواثجا»^{۷۸} یعنی اولین سرزمینی که آفریده بود، به آنجا رهبری کرد. برخی از دانشمندان این سرزمین را در مشرق و عده‌ای دیگر، آن را در غرب دریای خزر می‌جویند. طبق روایات ایرانی در زمینه آفرینش جهان روده‌های مرموز «آرگ روت»^{۷۹}، «وه روت»^{۸۰}، «فرات»^{۸۱} و همه روده‌های دیگر از البرز (اربرج یا برج) سرچشمه می‌گیرند و تمامی دنیا را احاطه می‌کنند. این روده‌ها از هفت «کشور» یعنی تمامی دنیا عبور می‌کنند و به دریای شگفت‌انگیز «وروکشه»^{۸۲} می‌ریزند. دانشمندان آن را دریای «کاسپی‌ها» می‌دانند، خود من اگر بحر یک واژه عربی نبود، همانطور که ریشه دریا را در «زریا»^{۸۳} می‌جویند مایلم آن را «بحر خزر» بدانم. اما اینها مسائلی هستند در زمینه فقه‌اللغه و من ترجیح می‌دهم در اینجا آنچه را مسلمانان از این سرزمینها که تا به امروز آنها را به نامهای باستانی تبرستان و مازندران می‌شناسند تعریف کنم.

مردم مازندران حکایت می‌کنند که در گذشته بسیار دور یکی از پادشاهان ایران که می‌خواست کشورش را از نابکاران گوناگون پاک کند فرمان داد در قلمرو وی سرزمینی خالی از سکنه بیابند تا تبه‌کاران را بدانجا تبعید کند. پس از کاوش بسیار جنگلی دست نخورده، در نزدیکی البرز یافتند. چون پادشاه پس از چندی از وضع تبعیدیان چویا شد، فرستادگانی که بدانجا گسیل شدند آنها را در نهایت ندامت یافتند و در پاسخ این پرسش که به چه چیز بیش از همه نیاز دارند گفتند به «تبرها» تا با آنها درختان را بیندازند و برای خود خانه بسازند. پس از آن که اینها خانه‌هایشان را ساختند «زنان» را که جرمی مرتکب شده بودند به آنجا فرستادند و آن سرزمین «تبر- زنان» یعنی تبرها و

۷۸- Aryana Vaeja (صحیح آن آریا و جایا « ایران و جا » است. م)

79 - Arg Rot

80 - Veh Rot

81 - Phrat

82 - Vaura Kascha

83 - Zaraya

زنان نامیده شد.

این داستان که یاقوت هم آن را آورده است احتمالاً پایه دیگری جز این ندارد که مردم مازندران در دورانهای گذشته همچنان که امروز پیوسته تبری بردوش دارند، از این تبرها بیشتر برای باز کردن راه از میان بوته‌هایی استفاده می‌کردند که سراسر سرزمین را فرا گرفته است و آن را به همان صورتی حمل می‌کردند که برزگران روسی داس را. ساکنان استان گیلان را نیز که سابقاً جزو مازندران بود رسم براین است که داسی با دسته‌ای بلند بردوش می‌کشند. بنابر مشهور، این رسم در عهد شاه صفی و هنگامی معمول شد که پس از اعدام شاه حمل جنگ افزار برای مردم آن استان ممنوع گشت. اینان حتی مجاز به داشتن زهگیر که با آن زه کمان را می‌کشیدند نبودند و فقط می‌توانستند داسی با دسته‌ای به درازی چهار پا داشته باشند تا با آن قادر به گشودن راه خود در میان بوته‌ها باشند.

به گفته اهالی در دورانهای باستان تبرستان و مازندران ناحیه‌ای پوشیده از جنگلهای انبوه و در ابتدا مسکن دیوها بوده است که مایه وحشت سرزمینهای مجاور بوده‌اند. بعدها، پس از آن که پهلوانان شگفتی آفرین دیوها را از آنجا بیرون راندند ستایش کنان آتش یعنی گبرها در آن مناطق اقامت گزیدند. نویسندگان مسلمان نیز گزارش می‌کنند که اینان در سرزمینهای شمالی ایران سکونت داشتند. یونانیان نیز تبرستان را می‌شناختند. گویند مازندران روزگاری اقامتگاه اقوام مازدی و تپوری بوده و نام تبرستان در اینجا ریشه دارد. ارمنیها می‌گویند واژه مازندران در زبان آنها هم معنای «سرزمینی با جنگلهای وسیع» دارد و توضیح می‌دهند که «ماز» بزرگ «اندر» جنگل و پسوند «آن» محل و سرزمین معنی می‌دهد.^{۸۴}

ظهیرالدین مرعشی^{۸۵} می‌گوید: واژه تیر در گویش تبرستانی به معنای کوه است

84 -Wahl: Altes und Neues Vorder-und Mittelasien etc. Th. 1.S. 552
Stuart: Journ. of a residence in northern Persia 1854. II 265.

85 -A. Forbiger: Handbuch der alten Geographie Leip. 1842 Th. II S.
589 Geschichte von Tabaristan, Mazanderan und Ruyaned. B. V.

و منوچهر برای نخستین بار در جهان دژ ساخت و آن را تبرک^{۸۶} نامید. در زمان ظهیرالدین کوهی در نزدیکی شهر ری به این نام خوانده می‌شد وی محل دژ تبرک را به فاصله کمی از پیشه «تمیشه اهلم»^{۸۷} به دست می‌دهد، جایی که منوچهر پس از آن که افراسیاب به تعقیب او پرداخت به آنجا عقب نشینی کرد.

برخی از اهالی این سرزمین ساحلی نام تبرستان را مشتق از کلمه تبر می‌دانند و آن نام گیاهی است که در گذشته سراسر مازندران از آن پوشیده بود. هنگام اقامت ما در آمل، ایرانیان نوعی علف وحشی را به ما نشان دادند که آن را تبرک می‌نامیدند. این علف در حوالی شهر نزدیک گنبدهای قدیمی بین خارها و خشکها می‌روید و اهالی به ما گفتند پیش از این سراسر مازندران و تبرستان پوشیده از این علف بوده است.

چنان که می‌توان باور داشت نام تبرستان به قفقاز یا بخشهایی از آن نیز اطلاق می‌شده است. جغرافیدانان و مورخان بسیاری با اسامی متفاوت مانند طبرسران، طبرسران، طبرستان از آن نام برده‌اند. اینان می‌گویند دیوار «دربند»^{۸۸} که توسط اسکندر کبیر یا خسروانشیروان به منظور حفاظت در برابر «خزرها»^{۸۹} «آلانها»^{۹۰} «سریرها»^{۹۱} و دیگر اقوام قفقازی ساخته شده، در

Dorn 1850 S. 13,15 und 16.

86-Tabarek

۸۷- پیشه تمیشه، اکنون موسوم به سفید تمیشه است، و رودخانه علمرود مرز بین مازندران و گیلان است. تمیشه دیگری که ظهیرالدین مکرر از آن نام می‌برد چنان که گویند در مرز مازندران و استرآباد واقع است.

۸۸- «دربند» یا «باب» یا «باب الابواب» شهر جنوب شرقی داغستان، کنار دریای خزر. (م)

۸۹- قومی قدیمی که امروز از میان رفته است و اول بار در قرن ۲ میلادی در ماوراء قفقاز به عنوان قومی متمایز در صحنه تاریخ پدید آمد و بعدها در روسیه جنوبی بین رودهای ولگا و دن سکنی گزیدند و دولت مقتدری تشکیل دادند که سرانجام در سال ۹۶۵ برافتاد. (م)

۹۰- قوم ایرانی ساکن قفقاز شمالی که از قرن اول بعد از میلاد نام آنان در تاریخ می‌آید. در ۳۷۱ مغلوب هونها شدند. دسته‌ای از آنها با واندالها به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند. آلانها اسلاف مردمی هستند که امروز در زبانهای اروپایی آنها را «آست یا آستین» Asetien یا Aset (م) می‌خوانند. (م)

سمت غرب به دریا منتهی می‌شد ولی در شرق تا دریا تبرستان در ۴۲ میلی باب
الابواب (دریابند) ادامه داشت.^{۹۲}

در باره ریشه نام مازندران چنین گفته می‌شود: یک پادشاه ایرانی فرستادگانی
به این سرزمین گسیل داشت تا بدانند چگونه مردمی در اینجا زندگی می‌کنند.
آنان در بازگشت گزارش کردند که در کوهستان فقط مرد دیده‌اند، زن در
آنجا نیست. «ما زن در آن» و از این عبارت نام مازندران به دست آمد.
و نیز حکایت می‌کنند که در نواحی تبرستان دیواری کهن بر پا بود که
ماز نام داشت. ناحیه میان دیوار و دریا را «اندرون ماز» یا برعکس «مازندرون»
یعنی «آنچه در درون ماز هست» نام داده‌اند. به گفته ظهیرالدین این دیوار توسط
مازیار، ستایشگر آتش ساخته شد و از مرز گیلان تا جاجرم ادامه داشت. دیوار
چندین دروازه داشت و هیچکس بدون اجازه حق عبور از آنها را نداشت.

در سلسله کوهی در جنوب آمل که آن را «خوش وش» می‌نامند دژی به
نام «نشل»^{۹۳} وجود دارد که اهالی محل به پایه آن «مازو» نیز می‌گویند.
بسیاری از ساکنان این کوه زنبور عسل پرورش می‌دهند و می‌گویند در گویش
مازندرانی واژه «ماز» به معنای زنبور عسل یا زنبور است و به کندو «پازکوه» یا
«مازکاو» می‌گویند. مردم بارفروش می‌گویند نام مازندران مشتق از میزان به
معنای ترازو است و نیز میزاندار کسی است که ترازو را به دست دارد یا توزین
می‌کند. دلیل این ادعا را نام بارفروش ذکر می‌کنند که به معنای فروختن و
وزن کردن کالاهایی است که از استانهای مختلف به اینجا آورده می‌شود. اما
این اشتقاق مطلقاً ناموجه است زیرا میزان یک واژه عربی است و حتی با املاء
نام مازندران هم تطبیق نمی‌کند. از آن گذشته بارفروش در تاریخ تبرستان
«مامطیر» نامیده شده است.

91 - Serir

۹۲- به گفته مسعودی- فصل ۶- يك فرسنگ معادل ۸ ميل و يك ميل برابر ۴۰۰ عرش است.

Notice et extraits des Ms. Tom I: L'histoire universelle de Masaudi
par de Guignes.

93 - Neschel

برخی از نویسندگان اروپایی با استناد به گفته‌های «استرابون»^{۹۴}، «بطلمیوس»^{۹۵} «کورتیوس»^{۹۶} و جز آنها «هیرکانیا»^{۹۷} باستانی در کرانه‌های جنوبی دریای خزر را همان استان گیلا می‌دانند که به باور آنها کاملاً با همان محیطی تطبیق می‌کند که «کورتیوس» تعیین کرده و آن را سرزمینی در کرانه دریای خزر و محصور از کوههای پوشیده از جنگل می‌نامد. به گفته او این سرزمین را جویبارهایی آبیاری می‌کنند. مرکز تبرستان را شهر استرآباد در استانی به همین نام می‌دانند. گویند تنگه «پیله رودبار» در جنوب رشت همان «فوسس هیرکانیا» است. «اولئاریوس»^{۹۸} اضافه می‌کند که در فاصله یک ساعت راه به اینجا بقایای پلی به وی نشان داده شد که بنا به مشهور اسکندر مقدونی آن را ویران کرده است. وی همچنین ویرانه‌های دژی را بر روی صخره‌ای در میان رودی (سفید رود) دیده است شیروان را نیز هیرکانیای باستانی یا «مدیا آروپیا»^{۹۹} می‌گویند که استرابون آن را ناحیه‌ای سرد و کوهستانی توصیف کرده است.

چنین می‌نماید که مرزهای هیرکانیا راحتی وسیعتر از آنچه در عهد اسکندر کبیر بوده است تعیین کرده بودند. به گفته نویسندگان قدیم هیرکانیا در دوران جانشینان اسکندر کوچکتر و شامل بخش بزرگی از خراسان، بخش

۹۴ - Strabon به لاتین Strabo متولد حوالی ۶۳ پیش از میلاد، جغرافیدان و مورخ یونانی. کتاب جغرافیای او منبع سرشاری برای کسب اطلاع از دنیای قدیم است. (م)
 ۹۵ - Ptolemaeus منجم، ریاضیدان و جغرافیدان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم میلادی. (م)

96 - O. Curtius

۹۷ - Hyrkanien فارسی باستانی Urkane به یونانی Hrtcania (سرزمین گرگها) در دوران باستان به سرزمینی واقع در کرانه جنوب شرقی دریای خزر اطلاق می‌شده است. (م)

۹۸ - آدم اولئاریوس Adam Olearius متولد ۱۵۹۲/۹/۴ متوفا ۱۷۰۱/۲/۲۳ نویسنده آلمانی که در سالهای ۳۹-۱۶۳۵ میلادی همراه هیاتی به ایران سفر کرد. نخستین ترجمه گلستان سعدی به زبان آلمانی از اوست. (م)

۹۹ - Media Atropia ایالت کوچک قدیمی میان کوه‌های البرز شمالی و کویر مرکزی در جنوب و مرکز آن دامغان کنونی بود. خوار، سمنان، دامغان و بسطام جزء آن بوده‌اند.

شمالی «قومس»^{۱۰۰} دهستان و بخش جنوبی مازندران^{۱۰۱} بوده است. از این رو می‌توان هیرکانیا را همچنین کرانه شرقی دریای خزر یعنی دشت‌های ترکمن یا استان فعلی شاهرود، بسطام و استرآباد دانست. با پذیرش این که گرگان یا جرجان باستانی مرکز آن بوده است. بنا به گفته هروودوت (جلد چهارم، صفحه ۷۱ به بعد) راجع به رسوم «سکاها» ی^{۱۰۲} باستانی مبنی بر دفن پادشاهان خود در تپه‌ها می‌توان پذیرفت که تپه‌های واقع در کرانه دریای خزر در جاده میان قره‌تپه و فرح آباد گورستانهای پادشاهان هیرکانی بوده‌اند. اهالی این سرزمین حکایت می‌کنند که در تپه‌های «تورنگ تپه» واقع در بلوک استرآباد رستاق به فرمان حاکم استرآباد، محمدنصیرخان حفاری شد و در آن جامها و پیاله‌های طلا، ظروف مسی، انگشترها، کاردها و استخوانهای انسان به اندازه‌های متفاوت و جز آنها به دست آمد.^{۱۰۳}

گفته‌های دیگری، در یادداشتهای اشخاصی که در کرانه‌های دریای خزر مسافرت کرده‌اند، در دسترس است ولی دال بر آن نیست که هیرکانیا را باید همان استانهای شمالی ایران دانست. من به سهم خود براین باورم که موقعیت کرانه‌های جنوبی دریای خزر و زمینهای پست پوشیده از باتلاق و جنگل و بیشه موید این باور است که استانهای کنونی در دوران باستان اصلاً وجود نداشته‌اند. می‌دانم که سطح دریای خزر سابقاً ۳۰۰ پا بالای سطح «آزوف» و دریای سیاه (وینابراین اقیانوس) قرار داشته و احتمالاً متصل به آن بوده است. با چنین ارتفاعی قاعدتاً می‌بایست دریای خزر سراسر کرانه جنوبی را پوشانده باشد، زیرا حالا که ۹۰ پا پائین‌تر از سطح اقیانوس است، به هنگام تلاطم شدید امواج، به کرانه طغیان می‌کند. در نقاط مختلف این استانهای ساحلی گاهی قطعاتی از کشتی مانند لنگر، از دورانهای گذشته یافت می‌شود و این احتمال را پدید

۱۰۰ - ناحیه حاصلخیز در شمال مسیر سفلی رود اترک که قسمت جنوبی آن را رود اترک آبیاری می‌کند. (م)

101 - Forbiger. a. a. o. II 91

۱۰۲ - نام قدیم ایرانی نژاد آسیای مرکزی (ترکستان روس کنونی) که پس از مهاجرت سایر آریاییها به طرف جنوب در همان نواحی خود باقی ماندند. (م)

103 - Holmes: Sketches of the Shores of the Caspian 1854